

إن الله على كل شيء قدير

این کتاب مستطاب من تصنیف مولانا امام الهمام من اولیاء الاکرم زبدة الصالحین زبدة العارفین شیخ الکاملین من افاضل المجتهدین عارف ربانی عالم حقانی مقبول حضرت سبحانی منظور بارگاه یزدانی امام محمد غزالی رحمة الله علیه

که متضمن بعقاید و فقه و شرح طاعات و معاصی و شرط صحبت و معاملت با خالق عز و جل و خلق است برای نفع خاص و عام بکمال تصحیح و اهتمام عاصی پر معاصی سید محمد قادری عفا الله عنه در سنه ۱۲۷۶ هجری بار ثانی در مطبع مسلمانی لقالب طبع در آمد

وأفوض أمري إلى الله إن الله بصير بالعباد



بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِهٖ مُحَمَّدِنِ الْمُصْطَفٰی وَاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِیْنَ وَرَضِیَ عَنَّا وَعَنْکُمْ وَعَنْ جَمِیْعِ الْمُسْلِمِیْنَ بدان ای غافل مسکین که تو مسافری و از راه دور آمده و از بادیه که بر راه داری غافلی و منزلگاه اول تو درین بادیه پشت پدر است پس رحم مادر پس فضای این عالم پس گورستان چون بلحد رسیدی بسر بادیه رسیدی که هیچ آفریده نهایت آن نشناخته چون این بادیه بگذاشتی بمنزلگاه پنجم رسیدی و آن صحرای قیامت است و ازان منزلگاه روی بوطن و قرارگاه خویش آوری اما بهشت و اما دوزخ حال اول و آخر تو این است و تو درین دنیا غافل نشسته و همه دل در تدبیر دنیا بسته گویی که هرگز رحلت نخواهی کرد و مقیم خواهی بود و نمیدانی که عمر تو اگرچه دراز باز کشد اضافت بازل و ابد مختصر است و ازل آن مدت است که نبودی و آنرا اول نه و ابد آن مدت است که تو خواهی بود و آنرا آخر نه

و تو میان ازل و ابد چندین کار بر ساخته و اگر خواهی که درازی ابد به بینی این
عالم را پر از گاورس تقدیر کن و مرغیکه هر صد هزار سال یکدانه بردارد از انجمله گاورها
با خر رسد و از درازی ابد هیچ کم نشود که هنوز آنچه مانده باشد نهایت ندارد و اگر
خواهی که مختصر عمر خویش در میان ازل و ابد بدانی سخن نوح پیغمبر صلوات الله علیه بشنو
وی را گفتند این دنیا را چون دیدی گفت چون خانه که وی را دو در باشد از یکدر در آمدم بدیگر
در بیرون شدم و وی هزار سال پنجاه سال کم بزیست و پنجهزار سالست که برفته هرچه
مقدار آن متناهی بود اگرچه دراز کشد بسر آید شده گیر کار آخرت ابدی دار که
سپری نشود و اگر کسی را مملکت دنیا صافی و مسلّم شود از مشرق تا مغرب چون بوقت مرگ رسد
آنهمه تخم حسرت باشد گوید کاشکی از دنیا مرا قدر قوتی بیش نبودی پس عاقل چون بود
کسیکه مملکت جاوید را باینچنین کار مختصر بفروشد با زانکه هیچکس را از دنیا هیچ چیز
صافی و مسلّم نباشد بلکه منغص و مکدّر بود و آخرت را بدنیای مختصر فروختن کار هیچ
عاقل نبود بلکه عاقل داند که جمله زمین و آنچه بر رویست در جنب سعادت ابدی و خزانه قدرت
خدایتعالی کلوخیست و هر لذت و دولت و شادی که بر روی زمین هست گردیست از آن
کلوخ که از برخاستن آن غبار تا نشستن و ناچیز شدن وی بس تفاوتی نبود بلکه بزرگان
گفته اند اگر دنیا نبودی الا کوزه زرین فانی و آخرت نبودی الا کوزه سفالین باقی عاقل
آن بودی که سفالین باقی را اختیار کردی بر زرین فانی پس چون دنیا سفالین فانیست
و آخرت زرین باقی بی عقلی باشد فانی خسیس را بر باقی شریف اختیار کردن

فصل

پس دنیا را رباطی دان که ایزد سبحانه تعالی آفریدست برای مسافرانیکه بحضرت الوهیت

قصد دارند این رباط بر سر بادیهٔ قیامت نهاده تا چون مسافران خرت از پشت پدر
ورحم مادر برگیرند و بدین رباط رسند زاد راه برگیرند و بهیچ چیز دیگر مشغول نشوند
که هرکه بی زاد و بدرقه ببادیهٔ قیامت فرو شود هلاک شود بلائی که هرگز از عذاب
آن خلاص نشود **فصل** اگر گوئی زاد آخرت و بدرقه چیست تا بدان مشغول شوم
و دست از دنیا بدارم بدانکه آخرت را هیچ زاد نیست مگر تقوی و هیچ بدرقه نیست مگر
ایمان که ترجمهٔ آن کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله است چنانچه حقتعالی فرموده است
وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وگفت وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ
إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وگفت لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي
أَمِنَ مِنْ عَذَابِي پس زاد و بدرقه آخرت علم و عمل است یعنی ایمان و تقوی پس این
کتاب مختصر تصنیف کردیم و وی را زاد آخرت نام کردیم سبب آنکه گروهی از اهل دین
درخواستند برای قومی از عوام که ایشان را قوت آن نبود که بکتاب احیای علوم و
کیمیای سعادت رسند لیکن آنقدر که در بدایه الهدایه گفته ایم بتازی ایشان را کافی
بود خواستند تا پارسی کتاب بدایه بشناسند و راه تقوی بدان بدانند و نخواستیم که
این کتاب از فائده خالی بود اعتقادی که ایمان بدان درست شود درین کتاب
بیاوردیم تا جامع بود میان علم و عمل و ایمان و تقوی و تمامی زاد آخرت بدان حاصل
آید امید واریم که هرکه این کتاب برخواند مصنف و نویسنده را از خدای عزوجل آمرزش
خواهد انه ولی الاجابة لدعاء المسلمین **فصل** در پیدا کردن معنی کلمه لا اله الا الله

محمد رسول الله که ایمان بدان آن درست آید بدانکه تو آفریدهٔ و ترا آفریدگاریست که آفریدگار همه عالم است
و هر چه در عالمست و یکی است که او را شریک نیست و یگانه است که او را همتا نیست و همیشه بوده است که هستی
او را ابتدا نیست و همیشه باشد که وجود وی را آخر نیست و وجود وی در ازل و ابد واجب است که نیستی
بوی راه نیست و هستی وی بذات خود است و وی را بهیچ سبب نیاز نیست و هیچ چیز از وی بی نیاز نیست بلکه قیام
وی بذات خود است و قیام همه چیز بوی است و معنی قیوم اینست تنزیه و وی در ذات خود جوهر نیست و عرض نیست و وی را
دور گردانیدن و پاک کردن از چیزهای زشت
در هیچ کالبد فرود آمدن نیست و بهیچ چیز مانند نیست و هیچ چیز مانند وی نیست و وی را
صورت نیست و چونی و چگونی را بوی راه نیست و هر چه در خیال و خاطر آید از کمیت و کیفیت از همه
پاک است که اینهمه صفت آفریدهای وی است و وی بصفت هیچ آفریده نیست بلکه هر چه در وهم و خیال
صورت کند وی آفریدگار آنست و خردی و بزرگی و مقدار را بوی نیست که این همه صفات
اجسام عالم است و وی جسم نیست و وی را بهیچ جسم پیوند نیست و بر جایی و در جایی
نیست بلکه خود اصلا جاگیر و جای پذیر نیست و هر چه در عالم است همه زیر عرش است و
عرش زیر قدرت وی مسخر است و وی فوق عرش است نه بقهر و تسخیر نه چنانکه جسمی فوق جسمی باشد
که وی جسم نیست و عرش حامل و بردارنده وی نیست بلکه عرش و حمله عرش جمله برداشته لطف و
قدرت وی اند امروز هم بدان صفت است که در ازل بود و پیش از آنکه عرش آفرید
و تا ابد همچنان باشد که تغیر و گردش را بوی راه نیست که اگر گردش بصفت نقصان بود
ناقص باشد و ناقص خدائی را نشاید و اگر بصفت کمال باشد از پیش ناقص بوده و حاجتمند
این کمال بوده باشد و محتاج آفریده باشد نه آفریدگار و آنکه بدین صفت باشد خدائی
را نشاید و با آنکه از اینهمه منزه است در این جهان دانستنی است و در آنجهان دیدنی و چنانکه

درین جهان وی را بیچون و بیچگونه دانند و در آنجهان نیز بیچون و بیچگونه بینند که آن دیدار
از جنس دیدار این جهان نیست **قدرت** با آنکه قدرت وی مانند هیچ چیز نیست
بر همه چیزها قادر است و قدرت و توانائی وی بر کمال است که هیچ عجز و نقصان و ضعف و تقصیر را
بدان راه نیست بلکه هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند و هفت آسمان و هفت زمین
و عرش و کرسی و هر چه هست همه در قبضهٔ قدرت وی مقهور و مسخر است و بدست هیچکس
جز وی هیچ چیز نیست و وی را در آفرینش یار و انباز نیست **علم** و وی داناست و
علم وی بهمه چیز محیط است و از علی تا ثری هیچ چیز بی دانش وی نرود و چه همه از وی
رود و از قدرت وی پدید آید که عدد ریگ بیابان و برگ درختان و ستارهٔ
آسمان و قطره باران و اندیشه دلها و ذرهای هوا در علم وی همچنان مکشوف است
که عدد آسمانها **ارادت** و هر چه در عالم است همه بخواست و ارادت اوست
و هیچ چیز از اندک و بسیار و خرد و بزرگ و خیر و شر و طاعت و معصیت و کفر و ایمان
و سود و زیان و زیادت و نقصان و رنج و راحت و بیماری و تندرستی نرود
الا بتقدیر و مشیت وی و بقضا و حکم وی اگر همه عالم فراهم آیند از جن و انس و شیاطین
و ملائکه تا یکذره از عالم بجنبانند یا برجای بدارند یا بیش کنند یا کم کنند بیخواست
وی همه عاجز باشند و نتوانند بلکه جز آنکه وی خواهد در وجود نیاید و هر چه وی خواهد
بباشد و هیچکس دفع آن نتواند کرد و هر چه هست و هر چه بود و هر چه باشد همه بتدبیر
و تقدیر ویست **سمع و بصر** و چنانکه داناست بهر چه دانستنی است بینا و شنوا
است بهر چه دیدنی و شنیدنی است و دور و نزدیک در شنوائی وی و تاریکی

و روشنی در بینائی وی برابر بود و آواز پای مورچه که در شب تاریک برود از شنوائی وی بیرون نبود
رنگ و صورت کرمی که در تحت الثری بود از دیدن وی بیرون نبود و دیدن وی بچشم نبود
و شنوائی وی بگوش نبود چنانچه دانش وی باندیشه نبود و آفریدن وی بآلت نبود **کلام**
بدانکه خدای تعالی متکلم است و فرمان وی بر همه خلق واجب است و خبر وی از هرچه خبر داده است
راست است و وعده و وعید وی حق است و فرمان و خبر و وعده و وعید همه سخن وی است و وی
چنانکه زنده و توانا و دانا و شنوا و بیناست گویاست و با موسی صلوات الرحمن علیه سخن گفت
بی واسطه و سخن وی بکام و زبان و لب و دهان نیست و چنانکه سخن را در دل آدمی حرف و صوت
نیست سخن خدای تعالی پاکیزه و منزه تر است ازین صفت قرآن و توریت و انجیل و زبور
و همه کتب پیغمبران علیهم السلام سخن وی است و سخن صفت وی است و همه صفات وی قدیم است
و همیشه بوده است و چنانچه ذات ایزد تعالی و تقدس در دل ما معلوم است و بر زبان ما
مذکور است و علم ما آفریده و معلوم قدیم و ذکر ما آفریده و مذکور قدیم همچنان کلام
او در دل ما محفوظ و بر زبان ما مقروء و در مصحف مکتوب و محفوظ و مکتوب نا مخلوق
و حفظ و کتابت مخلوق و مقروء نا مخلوق و قرأت مخلوق **افعال** عالم و هرچه در عالم
است همه آفریده وی است و هرچه آفرید چنان آفرید که از آن بهتر و نیکوتر نباشد و اگر
عقل همه عقلا در هم زنند و اندیشه کنند تا این مملکت را صورتی نیکوتر بیندیشند یا بهتر
از این تدبیری کنند یا چیزی نقصان کنند یا زیادت کنند نتوانند و آنچه بیندیشند
که بهتر ازین میباید خطا کنند و از سر حکمت و مصلحت وی غافل باشند بمثل
ایشان چون نابینائی باشد که در سرائی شود و هر قماشی بر جای خود نهاده وی نبیند

چون بر انجا افتد میگوید این چرا بر راه نهاده اند وآن خود بر راه نباشد لیکن او خود نابینا
است و راه را نمی بیند پس هر چه بیافرید بعدل و حکمت آفرید و چنانکه می بایست هر چه آفرید
از رنج و بیماری و درویشی و عجز و جهل همه بعدل است و ظلم از وی خود ممکن نیست که ظلم
آن بود که در مملکت دیگری تصرف کند و از وی تصرف کردن در مملکت دیگری ممکن
نیست که با وی مالکی دیگر محال باشد و هر چه هست و بود و باشد و خواهد بود همه مملوک اند
و مالک ویست و بس بی انباز و بی همتا **صفت آخرة** پس بدانکه این سرا مزرع
آخرتست وآن سرا عالم ابدیت و سرای جزاست و این منزلگاهیست که از اینجا زاد
بردارند و باخرت برند و هر کسی را از بندگان مدتی تقدیر کرده است که درین منزل
باشد و آخر آن مدت اجل وی باشد که زیادت و نقصان را بوی راه نبود و چون اجل فرا آید
جان از تن وی جدا کند و در قیامت که روز حساب و مکافات باشد جان را کالبد
دهد و همه را برانگیزانند و هر کسی کردارهای خویش بیند در نامه نوشته که هر چه کرده باشد
همه را یاد وی دهند و مقدار طاعت و معصیت وی را باو گردانند بتر از وی که شناسنده
آن کار باشد وآن ترازو بهتر از اینجهان نماند و سؤال گور حق است روح را با قالب
آرند و قالب را راست باز نشانند و از دین وی و پیغمبر وی سوال کنند و
کافر را عذاب کنند و دری از دوزخ در گور ایشان گشایند و مومنان را
چو عروسان خوش بخوابانند و دری از بهشت در گور ایشان باز گشایند و همگی
همه خلق را گذر فرماید بر صراط و صراط باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر بود
و هر که درین عالم بر صراط مستقیم راست استاده باشد بآسانی بر آن صراط بگذرد

وهر که راه راست نداشته باشد بر صراط راه نیابد و بدوزخ افتد و بدانکه همه خلق را
بر صراط بدارند و بپرسند از هر چه کرده باشند و حقیقت صدق از صادقان طلب
کنند و منافقان و مرائیان را تشویر دهند و فضیحت کنند و گروهی را بیحساب بهشت
برند و گروهی را حساب کنند بآسانی و گروهی را بدشواری و بآخر همه کافران را
بدوزخ فرستند که هرگز خلاص نیابند و مطیعان مسلمانان را به بهشت برند و
عاصیان را بدوزخ فرستند و از ایشان هر کرا شفاعت انبیا و اولیا دریابد
عفو کنند و هر کرا شفاعت نبود بدوزخ فرستند و بمقدار گناه عقوبت کنند
وبآخر باز به بهشت برند برحمت خویش و شفاعت پیغمبران علیه السلام
و چون ایزد سبحانه وتعالی این تقدیر کرده بود که احوال و اعمال آدمی بعضی سبب شقاوت
وی باشد و بعضی سبب سعادت و آدمی از خویشتن آن نتواند شناخت
بحکم فضل و رحمت خویش پیغمبران را علیهم الصلوة والسلام فرستاد به بندگان خویش
تا خبر دهند ایشان را از سعادت و شقاوت و بشارت دهند مومنان را به بهشت
و کافران را بدوزخ و نیز آن راه سعادت و شقاوت ایشان را آشکارا کنند
تا هیچکس را بر خدایتعالی حجت نماند و امر و نهی شریعت بر ایشان پیدا کنند تا هر که
فرمان بردار بود داند که علامت سعادتست و هر که بیفرمانی کند داند که علامت شقاوتست
پس بآخر همه رسولان رسول ما را محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بخلق فرستاد و
وی بدرجهٔ کمال رسانید که هیچ زیادت و نقصان را بوی راه نبود و بدان سبب
وی را خاتم انبیا کرد که پس از وی هیچ پیغمبر نباشد و جمله خلایق را از جن و انس بمتابعت

وی فرموده و وی را سید همه انبیا کرد و یاران و اصحاب او را بهترین یاران و اصحاب پیغمبران کرد صلی الله علیهم اجمعین

فصل

آنقدر را اعتقاد دیگر گفته آمد ایمان بدین قدر درست شود و هر که این جمله باور داشت و بیشک و شبهت قبول کرد ایمان وی درست است اگر چه دلیل آن بتمامی نداند بروی واجب نیست آن همه حجت نیس باید که بطلب زاد راه مشغول شود تا بنجات دو جهان حاصل شود و آن تقوی است و معنی وی پرهیزگاریست و فرمان برداری حق تعالی و آنکه آدمی بحکم هوا و شهوت خویش نباشد بحکم فرمان باشد که سعادت بنده در فرمانبرداری خداوند بود و این تقوی دو قسم بود یکی آنکه هر چه بفرمود بجای آورد و دیگر آنکه هر چه از آن نهی کرد از آن دور باشد و ما این هر دو قسم را بر آن اندازه که در کتاب بدایه بیان گفته ایم بیان کنیم ان شاء الله تعالی عزوجل

قسم اول

در طاعت داشتن فرمان بدانکه فرمان حق تعالی بر دو وجه است یکی فریضه و دیگر نافله که آن را سنت گویند فریضه اصل است و سرمایه رستگاری بوی حاصل شود و سنت چون سود است و درجات بلند بوی توان یافت رسول گفت صلی الله علیه و آله وسلم که خدای تعالی میگوید که هیچ تقرب نکند بندگان من بمن مانند گزاردن فریضها و بنده من از تقرب کردن بمن بنوافل نیاساید تا آنگاه که او را دوست گیرم و همگی وی من باشم چشم وی باشم تا بمن بیند و گوش وی باشم تا بمن شنود و دست وی باشم که بمن گیرد و زبان وی باشم که بمن گوید و بدانکه بتوانی رسیدن بگزاردن فرمان ها و رفتن راه تقوی الا بدانکه پیوسته بمراقبه و نگاهبانی دل و اندام ها مشغول باشی و یک نفس و یک لحظه از خویشتن غافل نباشی و بدانی که در هر لحظه حق سبحانه و تعالی مطلع است بر ظاهر و باطن تو و آگاه است

رد ایمان با یک ... و بدانی ... ایمان ...

و اصحاب کرد ... ارتکاب ...

تقوی ... پرهیزگاری ...

از اندیشه و خاطر تو دانا است بهر چه میرسد و برزبان و چشم و دل و جمله اندامهای تو که
در جمله عالم یک ذره نجنبد و آرام نگیرد الا که حق تعالی آنرا می بیند و میداند چون این
بدانستی پیوسته با ادب باش در حضرت خداوند خویش و جهد کن تا نه بیند ترا الا مشغول بدانچه
فرموده است و دور از آنچه نهی کرده است و نتوانی بدین صفت بودن الا بدانکه اوقات
خویش از آنوقت که بیدار شوی تا انگاه که بخواب شوی جمله نگاهداری و هر ساعتی را وردی
جداگانه که داری در آن ساعت بدان مشغول باشی تا هیچ غافل و بیکار نباشی

فصل

چون از خواب بیدار شوی جهد آن کن که بیداری پیش از صبح بود که هر کرا صبح خفته یابد
برکت آن روز تمامی در نیابد که برکات در نگاهداشتن بگاه خواستن است و باید که اول
چیزیکه بر دل و زبان تو رود ذکر خداوند تعالی بود و بگوی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اَحْیَانَا
بَعْدَ مَا اَمَاتَنَا وَاِلَیْهِ النُّشُوْرُ وَاَصْبَحْنَا وَاَصْبَحَ الْمُلْکُ لِلّٰهِ وَالْعَظَمَةُ
وَالسُّلْطَانُ لِلّٰهِ وَالْعِزَّةُ وَالْقُدْرَةُ لِلّٰهِ اَصْبَحْنَا عَلٰی فِطْرَةِ الْاِسْلَامِ
وَعَلٰی کَلِمَةِ الْاِخْلَاصِ وَعَلٰی دِیْنِ نَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ وَعَلٰی مِلَّةِ اَبِیْنَا اِبْرَاهِیْمَ حَنِیْفًا مُسْلِمًا وَمَا کَانَ مِنَ
الْمُشْرِکِیْنَ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْاَلُکَ اَنْ تَبْعَثَنَا فِی هٰذَا الْیَوْمِ
اِلٰی کُلِّ خَیْرٍ وَنَعُوْذُ بِکَ اَنْ نَجْتَرِحَ فِیْهِ سُوْءًا اَوْ نَجُرَّهُ اِلٰی
مُسْلِمٍ نَسْاَلُکَ خَیْرَ هٰذَا الْیَوْمِ وَخَیْرَ مَا فِیْهِ وَنَعُوْذُ بِکَ مِنْ
شَرِّهِ وَشَرِّ مَا فِیْهِ و معنی این دعا را معلوم کن بپارسی انگاه بتازی میخوان و همچنین
دعوات دیگر که خواهی شنیدن چون در پوشی جامه را نیت کن که فرمان خدایتعالی را

بجای می آوری و در پوشیدن عورت و حذر کن ازانکه جامه برای ریا و خلق در پوشی
که هر کاریکه جز برای خدا تعالی کنی ضایع باشد چون جامه پوشیدی قصد طهارت جای کنی
نیمه چپ از تن خویش فرا پیش دار تا تخت پای چپ طهارت جای نهی و چون بیرون آئی پای راست فرا پیش دار و چیزیکه نام خدا تعالی بر آن نوشته باشد از انگشتری و کاغذ و درم در طهارت جای مبر و سر برهنه به طهارت جای مشو و چون در طهارتگاه
خواهی شدن بگوی بِسْمِ اللّٰهِ اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الرِّجْسِ النَّجِسِ الْخَبِیثِ
الْمُخْبِثِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ و چنان کن که بسم الله و اعوذ
بالله پیش از آن گوئی که در طهارت جای شوی باقی اگرچه طهارت جای بود روا بود
و وقت بیرون آمدن بگوی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اَذْهَبَ عَنِّی مَا
یُؤْذِینِی وَ اَبْقیٰ عَلَیَّ مَا یَنْفَعُنِی و پیش از قضای حاجت باید که سه کلوخ پاک نهاده
داری و بر آن جایگاه که قضاء حاجت کرده باشی با آب استنجا کن و پس از بول سه گام
بر گیر و سه بار تنحنح کن و سه بار قضیب بیفشان و سه بار دست بزیر قضیب بیرون
آور و در استبرا پیش ازین مبالغه کن که آن بوسوسه کشد و اگر در صحرا طهارت کنی دور شو
از دیدار مردمان و اگر توانی در پس چیزی شو و عورت پیش از نشستن برهنه مکن و در وی
و روی فرا آفتاب و ماه مکن و روی و پشت فرا قبله مکن لیکن قبله باید که بر یکدست
بود و در آب ایستاده و در زیر درخت میوه دار بول مکن و حذر کن از جائی که مردمان
آنجا بحدیث بنشینند و از زمینکه سخت بود و از جائیکه در مقابله باد باشد و از سوراخیکه
در زمین باشد و در نشستن اعتماد بر پای چپ کن و بیضر ورتی بر پای بول مکن و چون

کلوخ بکار داری کم از کلوخ بکار مدار و هر سه باید که پاک بود و درشت چنانکه پلیدی بر باید
و فراتر نبرد و از آنجا که باشد اگر بسه پاک نشود پنج یا هفت که پاک کردن واجبست و عدد طاق سنت
است و چون کلوخ بکار داشتی و نجاست فراتر نبردی و هیچ اثر نگذاشتی اگر آب بکار نداری روا
بود لیکن اولی آن بود که میان کلوخ و آب جمع کنی و استنجا جز بدست چپ مکن و بگوی اللهم
طهر قلبی من النفاق وحصن فرجی من الفواحش و چون از استنجا فارغ شدی
دست بر زمین یا بدیوار در مال آنگاه بشوی که هیچ بوی نماند چون از شستن فارغ شدی بگوی
غفرانك یعنی آمرزش میخواهم و خویشتن را بخرقه خشک کن تا تمام آداب بجا آورده باشی

آداب وضو چون از استنجا فارغ شدی آداب سواک از دست مده که آن سبب پاکی دهان
و خوشنود بودن خدایتعالی است و یک نماز با سواک فاضلترست از هفتاد نماز بی سواک و چون
وضو را ابتدا خواهی کرد بر بالا نشین و روی بقبله آر و بگوی بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم انی اعوذ بك من همزات الشیاطین واعوذ بك رب ان
یحضرون پس هر دو دست سه بار بشوی و بگوی اللهم انی اسألك الیمن والبرکة
واعوذ بك من الشوم والهلکة پس بدل بگوی نیت کردم که طهارت کنم برای نماز
یا نیت کردم که حدث بر گیرم و چنان باید که این نیت از دل غایب نشود تا بوقت روی شستن و یک
کف آب بر گیر و سه بار در دهان کن و بحلق بر مگیر که روزه دار باشی و بگوی اللهم اعنی علی
تلاوة کتابك وکثرة ذکرك و یک کف آب دیگر بر گیر و سه بار بینی بر کش و
درون بینی پاک کن بانگشت دست چپ و بگوی اللهم ارحنی رائحة الجنة وانت
عنی راض واعوذ بك من روائح النار ومن سوء الدار آنگاه هر دو دست

آب بر گیر و جمله روی بشوی و از سر گوش تا گوشه پیشانی خطی راست بکش و هر قدر موئی که سوی روی
آمده باشد از آن خط آب را باصل آن موی برسان و همچنین آب باصل چهار موی برسان ابرو و بروت و
لب و مژگان و موی که میان روی و گوش باشد و چون محاسن بزرگ نشده باشد چنانکه پوست
توان دید آب به پوست باید رسانید و اگر پوست تمام پوشیده باشد آب بر روی فرو گذاری کفایت بود.

و بوقت روی شستن بگوی اللهم بیض وجهی بنورک یوم تبیض وجوه اولیائک
ولا تسود وجهی بظلماتک یوم تسود وجوه اعدائک و خلال کن موی روی
را بانگشتان انگاه دست راست بشوی تا آرنج و بگوی اللهم اعطنی کتابی بیمینی
وحاسبنی حسابا یسیرا بعد از آن دست چپ بشوی و بگوی اللهم انی اعوذ بک
ان تعطینی کتابی بشمالی او من وراء ظهری یوم القیمة پس هر دو دست
تر کن و سر انگشتان بهم باز نه و به پیش سر نه و می کش تا بن قفا انگاه بجای خویش آر
تا جمله سر و هر دو روی موی سر مسح کشیده شود همچنین سه بار بکن و همچنین بر اندام که [illegible]
و بوقت مسح بگوی اللهم غشنی برحمتک وانزل علی من برکاتک واظلنی
تحت عرشک یوم لا ظل الا ظل عرشک انگاه گوش را مسح کن و دو انگشت شهادت در دو سوراخ گوش
کن و بر گوش و شکم گوش را مسح کن و کف دست بر جمله گوش نه تا جمله مسح کشیده آید و بگوی اللهم اجعلنی
من الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اللهم اسمعنی منادی الجنة
مع الابرار انگاه گردن را مسح کن و بگوی اللهم اعتق رقبتی من النار واعوذ بک من
السلاسل والاغلال پس پای راست بشوی تا میان ساق تا هر جا که آب برسد پیرایه در بهشت
تا آنجا برسد و میان انگشتان خلال کن بانگشت کهین دست چپ که خنصر گویند

وابتدا بانگشت کہین بای راست کن و ختم بکہین بای چپ کن و بگوی اللّٰہم ثبّت قدمی
علی الصراط یوم تزلّ الاقدام فی النار و بوقت بای چپ شستن بگوی
اللّٰہم انّی اعوذ بک من ان تزلّ قدمی علی الصراط یوم تزلّ
اقدام المنافقین چون فارغ شوی روی بقبلہ کن و بگوی اشہد ان لا الہ
الا اللّٰہ وحدہ لا شریک لہ و اشہد انّ محمدًا عبدہ و رسولہ
سبحانک اللّٰہم و بحمدک اشہد ان لا الہ الا انت عملت
سوءً و ظلمت نفسی استغفرک و اتوب الیک فاغفر لی ذنوبی
انک انت التواب الرحیم اللّٰہم اجعلنی من التوابین واجعلنی
من المتطہرین واجعلنی من عبادک الصالحین ہر کہ این دعاہا در میان
طہارت بگوید ہمہ خطاہا و گناہہا از اندامہای وی بیرون شود و مُہر بر وضوی وی نہند
و بپیوستہ در زیر عرش طواف میکند و مزد آن تا قیامت ویرا می نویسند فصل از ہفت
چیز خویشتن را گوشہ دار در طہارت از دست افشاندن و از آب اسراف کردن و در
روی شستن طبانچہ سخت بر روی مزن و در میان وضو سخن مگوی و ہیچ جا سہ بار بیش
مشو کہ مقتضی بار چہارم شیطانست و موسوسان را در طہارت شیطانیست کہ بر ایشان
خندد و ویرا ولہان گویند و بآبی کہ آفتاب کردہ باشد طہارت مکن و از کوزہ سفالین
طہارت کن نہ از رویین کہ این بتواضع نزدیکتر بود و در میان طہارت ہیچ از ذکر
خداوند تعالی خالی مباش کہ در خبرست کہ ہر طہارت کہ با ذکر بود گناہ را از ہمہ اندامہا
ببرد و چون بی ذکر بود بیش از آن نبرد کہ آب بوی رسد آداب غسل چون جنابت

رسد از احتلام یا از صحبت دل درست نشوی و هر جا که آلوده باشد از تن بآب پاک کن آنگاه
وضو بکن چنانکه گفته آمد و پای شستن تأخیر کن تا از غسل فارغ شوی تا آب ضایع نشود
چون وضو کردی سه بار آب بر جانب راست ریز و سه بار بر جانب چپ و سه بار بر میان
سر و نیت رفع جنابت یاد دار با اول غسل و جمله اندامها بدست بمال و جایگه از تن تو
پوشیده است در شکن گوشت یا پوست چون بغل و ناف و سوراخ گوش آب بوی برسان
آب باصل همه مویها برسان و دست از عورت نگاهدار تا وضو شکسته نشود اما در غسل
واجب دو چیز بیش نیست نیت کردن و جمله پوست اندام شستن و در وضو واجب
شش چیز است روی شستن و هر دو دست تا آرنج و مسح سر آنقدر که بود و هر دو
پای شستن و نیت و ترتیب نگاهداشتن و دیگر همه سنت است لیکن فضل وی بزرگ
است و ثواب وی بسیار است و دست بداشتن از سنتها زیان کار است بلکه اصل
فریضه بدان تمام شود که نقصان فرایض را در توان یافت الا بسنتها اداب
تیمم اگر عاجز آئی از استعمال آب و بکار داشتن آب در سفر پس از آنکه
آب طلب کنی نیابی و اگر یابی از تشنگی ترسی تو یا همراهان تو یا میان تو و آب مانعی بود
چون سبعی یا دشمنی یا آب ملک دیگری باشد و دستوری نمیدهد و نمیفروشد
الا به بهای گران تر از آنکه بهای وی است یا ترا در موضع یا جراحتی بر تن تو که بکار داشتن آب
بیم هلاک تست یا هلاک اندامی از اندامهای تو صبر کن تا وقت فریضه در آید آنگاه
خاک پاک خالص نرم طلب کن هر دو کف خویش بر وی زن انگشتان جفت هم
باز نهاده نیت استباحت نماز کن و روی خویش را بدان دو کف گرد آلود یکبار

و نیابی آب از تشنگی

مسح کن چنانکه خاک بهمه روی برسد و شاید اگر باصل موی نرسد و انگشتری بیرون

کن و انگشتها کشاده بدار و یکبار دیگر بر خاک زن و بر دو دست تا آرنج بدان مسح

کش چنانکه گرد اندک بهمه برسد پس هر دو دست بیکدیگر در مال و میان انگشتان خلال

کن و هم در مال و بدین تیمم یک فریضه بیش مکن و چندانی که خواهی سنت بکن چون فریضه

دیگر خواهی گذاردن تیمم باز کن والله اعلم

اداب رفتن بمسجد

چون بامداد طهارت

کردی دو رکعت سنت نماز بامداد در خانه بکن اگر صبح برآمده باشد که رسول صلی الله

علیه وسلم چنین کردی انگاه بمسجد رو و از نماز جماعت دست باز مدار خاصه بامداد که نماز

جماعت بیست و هفت درجه فضل دارد بر نماز تنها و هر که دین در دل وی قدر دارد ترک

چنین سود و چندین درجات نتواند گفت در راه مسجد آهسته رو و بگوی اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ

اَسْئَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِیْنَ عَلَیْكَ وَبِحَقِّ مَمْشَایَ هٰذَا اِلَیْكَ لَمْ اَخْرُجْ اَشَرًا

وَّلَا بَطَرًا وَّلَا رِیَاءً وَّلَا سُمْعَةً خَرَجْتُ اِتِّقَاءَ سَخَطِكَ وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ

فَاَسْئَلُكَ اَنْ تُنْقِذَنِیْ مِنَ النَّارِ وَاَنْ تَغْفِرَ لِیْ ذُنُوْبِیْ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ

اِلَّا اَنْتَ

اداب در شدن بمسجد و بیرون آمدن

چون بدر مسجد رسید نخست پای راست فراپیش دار و بگوی اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ

وَّبَارِكْ وَسَلِّمْ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ ذُنُوْبِیْ وَافْتَحْ لِیْ اَبْوَابَ فَضْلِكَ وَ

اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ و اگر کسی بینی در مسجد که چیزی میخرد یا میفروشد بگو سودمند مکناد این

تجارت و اگر کسی چیزی گم کرده جوید و منادی همی کند بگو باز میابیاد که رسول صلی الله علیه و آله

وسلم چنین فرموده و گفته است که مسجد نه برای این است و چون در مسجد شدی تا ننشینی دو رکعت

تحیت مسجد کنی واگر سنت نکرده باشی بکن که آن بجای تحیت نیز باشد چون سلام دادی نیت
اعتکاف کن بدعا و ذکر مشغول باش در هیچ غافل و بیکار مباش و چون بانگ نماز شنوی در هر حالت که باشی جز در نماز بجواب موذن مشغول باش و همان میگوی تا چون بحی علی الصلوة رسد بگوی لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم و چون بحی علی الفلاح گوید بگوی ما شاء الله کان
وما لم یشاء لم یکن چون الصلوة خیر من النوم گوید بگو صدقت وبررت و چون قد قامت
الصلوة گوید بگو اقامها الله وادامها ما دامت السموات والارض چون تمام شده بگوی
اللهم انی اسألك عند حضور صلواتك واصوات دعائك وادبار
ليلك واقبال نهارك ان تؤتی محمد صلی الله علیه وسلم الوسيلة والفضيلة
وابعثه المقام المحمود الذی وعدته و اگر بانگ نماز شنوی تو در نماز باشی چون سلام
دهی جواب تدارک کنی و جمله باز گوی و چون امام در نماز ... مشغول شو
چون سلام فریضه دادی بگو اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وسلم اللهم انت
السلام ومنك السلام واليك يعود السلام حينا ربنا بالسلام
وادخلنا دار السلام برحمتك يا ذا الجلال والاكرام سبحان
ربی الاعلی الوهاب لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله
الحمد يحيی ويميت وهو علی كل شیء قدير لا اله الا الله النعمة والفضل
والثناء الحسن لا اله الا الله ولا نعبد الا اياه مخلصين له الدين ولو كره
الكافرون بس این دعا بگو که سید عالم محمد صلی الله علیه وسلم کلمات آنرا جامع و کامل خواند است عائشه رضی
الله عنها با موخت اللهم انی اسألك من الخير كله عاجله وآجله ما علمت

منه وما لم اعلم واعوذ بك من شر كله عاجله وآجله ما علمت

منه وما لم اعلم اسئلك الجنة وما يقرب اليها من قول او عمل واعوذ

بك من النار وما يقرب اليها من قول او عمل اسئلك من خير ما سألك

عبدك ونبيك محمد صلى الله عليه وآله واستعيذ بك مما

استعاذ منه عبدك ونبيك صلى الله عليه وآله اللهم وما

قضيت لي من امر فاجعل عاقبته رشدا برحمتك يا ارحم الراحمين

انگاه این دعا بگو که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه را رضی الله عنها وصیت کرده

يا حي يا قيوم برحمتك استغيث اصلح لي شأني كله ولا تكلني

الى نفسي طرفة عين پس دعای عیسی صلوة الله علیه بگو اللهم اني اصبحت

لا استطيع دفع ما اكره ولا املك نفع ما ارجو

واصبح الامر بيد غيري واصبحت مرتهنا بعملي فلا

فقير افقر مني اللهم لا تشمت بي عدوي ولا تسؤ بي

صديقي ولا تجعل مصيبتي في ديني ولا تجعل الدنيا اكبر

همي ولا تسلط علي من لا يرحمني پس دعاها که یاد گرفته باشی میگوی و باید که

کار تو تا آفتاب برآمدن از چهار در بیرون نباشد یکی دعا و دیگر تسبیح و دیگر قرآن خواندن

و چهارم تفکر که در گناهان بسیار اندیشه کنی و در تقصیر خویش در فرمانهای حقتعالی که بآن مستحق عقاب

شده باشی اگر بتدارک آن و عذر خواستن بموجب شرع مشغول نشوی پس در طریق تدارک

اندیشه کنی و چیزیکه امروز از طاعات از تو ممکن است که در وجود آید اندیشه آن بکنی و از هر

بدان مستحق عقاب خواهی شدن باز آن حذر کنی و عزم درست بکنی که امروز جز بطاعت
حقتعالی مشغول نشوم و گرد هیچ معصیت نگردم و بهترین اندیشها آن بود که در نزدیکی
اجل تفکر کنی که ممکن است که نزدیک رسیده باشد و اگر فرا رسد ترا ناساخته یابد هیچ مهلت
و حسرت سود ندارد و چنان باید که بامداد ده کلمه عادت کنی اول لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ
لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ دوم لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ سیوم لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ رَبُّ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ چهارم سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ
لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
پنجم سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَرَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ ششم
سُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ هفتم اَسْتَغْفِرُ
اللّٰهَ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَاَسْاَلُهُ التَّوْبَةَ هشتم
اَللّٰهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا اَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ وَلَا رَادَّ لِمَا قَضَيْتَ
وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ نهم اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ
وَعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ دهم بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ
شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و این کلمات هر یکی
صد بار بگوید یا هفتاد بار یا ده بار و این کمترین باشد تا جمله صد بار شود و این ورد را
ملازم باشی که هر روزی بامداد بگوی و سخن مگوی تا آفتاب بر آید بدانکه در خبر است که هر که بامداد

بذکر مشغول باشد و سخن نگوید تا آفتاب برآمدن فاضلتر از آنست که هشت بنده از
فرزندان اسمعیل پیغمبر علیه الصلوة والسلام آزاد کرده باشد **اداب وقت**
برآمدن آفتاب تا وقت زوال چون آفتاب برآمد و مقدار یک نیزه بالا
گرفت دو رکعت نماز بکن که تا این وقت نماز مکروه باشد از وقت آفتاب برآمدن
و چون مقدار چهار یکی از روز برفت نماز چاشت بکن دو رکعت یا چهار رکعت
یا هشت و در هر دو رکعت سلامی ده و نماز پیشین تسبیح نماز دیگر را آنچه بیامده است و
اوقات دیگر از بامداد تا وقت زوال جز بخیرات که دستگیر تو باشد بآخرت صرف مکن و آن
خیرات بر چهار درجه است درجه اول که فاضلترین است آنست که طلب علم کنی نه هر علمی که
مردمان آنرا علم گویند لیکن علم دستگیر سود مند که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفته است
نعوذ بالله من علم لا ینفع و علم نافع آن بود که بیم خداوند تعالی در دل زیادت
کند و چشم دل ترا گشاده کند تا عیب خویش و صفات خویش ببینی و تقصیر خود در طاعت
بدانی دیگر علم نافع آن بود که دنیا را بر دل تو سرد کند و رغبت تو در آخرت صادق کند
و دیده دل ترا بینا کند تا بظاهر علم و عمل غره نشوی بلکه اخلاص و نیت درست طلب کنی
و بدین علم که درین کتاب و در کتاب کیمیای سعادت است مشغول شوی و بدان کار کنی
و خلق را بدان راه نمائی که عیسی صلوات الله علیه چنین میگوید که هر که این راه بداند و بر
و خلق را بدین دعوت کند و برا در ملکوت آسمان عظیم خوانند و اگر ازین بهر داری و از
اوقات تو چیزی زیادت آید انگاه اگر علم فقه برخوانی تا مردمان را در وقایع ایشان
فتوی کنی آن نیز از فرض کفایت بود و فضل این بزرگ است لیکن بشرط آنکه از فرض عین

برداخته باشی و علم این کتاب حاصل کردن باشی و بکار بسته و دیگر انکه نیت تو از طلب علم جاه و قبول خلق و کسب مال نباشد بلکه قصد تو آن باشد که نزد خدا تعالی ترا درجه و منزلتی باشد و منزلت علما حاصل آید و در آخرت بثواب آن برسی و بیشتر خلق را آن بود که شیطان تلبیس در علم کشد و گوید که قصد و اندیشه تو آنست که برای خدا تعالی میخوانی و ایزد تعالی از سر دل ایشان میداند که از برای قبول خلق و حشمت است درجه دوم انکه قوت علم نداری لیکن بذکر و عبادت مشغول باشی چون نماز بسیار و قرآن خواندن و تسبیح کردن و این درجه پارسایان است و ثواب این نیز بزرگست درجه سیوم انکه بکاری مشغول شوی که راحت مسلمانان در وی باشد و خلق بدان آسوده شوند چون خدمت صوفیان و اهل علم بتن و مال یا عیادت بیماران و تشییع جنازها که این هم عبادتست و هم راحت خلق و ثواب این از عبادتیکه کسی را راحتی نباشد زیادتست درجه چهارم انکه اگر ازین هر سه هیچ چیز از تو نیاید الا آنکه بکسب و تجارت مشغول باشی و کفایت خود و عیال خود حاصل کنی این نیز چون شرط شرع در آن نگاهداری و از حلال کسب کنی و مقصود تو آن بود که رنج خویش از مسلمانان باز داری و عیال تو نیاز مند روی خلق نباشند این نیز از جمله عبادات است و ثواب این نیز بزرگست اما هر چه ازین چهار بگذشت چون لهو و غفلت و کارهای بیفایده همه ضایع کردن عمر است و سبب حسرتست و اگر العیاذ بالله بمعصیتی مشغول باشی یا بکارے که اندران رنج مسلمانی بود این خود سبب هلاک باشد و بدانکه بنده از سه حال خالی نباشد در تجارت آخرت یا بر سود است یا بر زیان یا برسر هر که بطاعت مشغول است و از معصیت دور است بر سود است و هر که اندرین هر دو مقصر است بر زیان است و اگر خیانت

اگر بطلب سود مشغول نیستی جهد آن کن که سبب هیچ و حذر کن از آنکه سرمایه خویش بزیان آوری

و همچنین بنده در حق خلق بر سه حالتست یا بسبب راحت ایشانست و بدان مانند

فرشتگان است و یا بسبب رنج ایشان است تا بدان مانند مار و کژدم است و ددگا

و یا از کسی را از وی راحت نیست لیکن رنج نیز نیست و وی همچو مردگانست و اگر نتوانی

که مانند فرشتگان باشی باری جهد کن تا مانند ددگان نباشی لیکن مانند باشی

بمردگان و رنج خویش از خلق دور داری و جهد آن کن تا وقت ضایع نکنی و در هیچ وقت

بکاری مشغول نباشی که از آن منفعت دینی نباشد یا منفعت دنیائی که آن یاور تو باشد

در دین اگر چنان باشد که با مخالطت مردمان خویشتن را از معصیت نگاه نمیتوانی

داشت اولی تر آن بود که طریق عزلت گیری و در زاویه روی پس اگر در زاویه دل تو

از وسوسه پراگنده خالی نباشد و بذکر حق تعالی بر دوام مشغول نتوانی بود و باوراد

و عبادت و خواندن قرآن وسوسه از خود دور نتوانی کرد آن بهتر باشد که بیشتر اوقات

خفته باشی که خواب سبب سلامت اگرچه سبب غنیمت نیست و چون سود نمیتوانی

کردن کمتر از آن نبود که از زیان حذر کنی و بخسبی تا با مرده برابر باشی و خسیس ترین زنده باشد

که نیکوترین احوال وی آن بود که با مرده برابر بود آداب ساز کردن نمازها دیگر باید که

پیش از زوال استعداد نماز پیشین را بسازی و از پیش قیلوله کنی که نماز شب بقیلوله میسر

شود چنانکه روزه روز بسحور میسر شود و قیلوله بروز بی بیداری شب همچون سحور باشد

بی روزه جهد کن تا بیدار شوی و طهارت پیش از زوال کنی و وقت زوال از نماز جامع شوی

و تحیت مسجد کنی و موذن را منتظر باشی و جواب موذن را بدهی آنگاه برخیز از فریضه چهار

رکعت نماز کنی که رسول صلی الله علیه وسلم این چهار رکعت نماز دراز کشیدی و گفتی آنوقت
درهای آسمان کشاده باشد خواهم که عمل من بآسمان برند و در خبر است که هر که این چهار
رکعت بکند و رکوع و سجود نیکو تمام بجای آرد هفتاد هزار فرشته با وی این نماز بکنند
و وی را استغفار میکنند تا شب آنگاه فریضه بکنی با امام و دو رکعت نماز سنت پس
ازان بکن و تا نماز دیگر مشغول مشو مگر بتعلم آموختن یا یاری دادن مسلمانی را یا خواندن
قرآن یا حاجت دنیائی خویش که بدان کفایه خویش و عیال خویش راست کنی پس چهار رکعت
سنت بکن پیش از نماز دیگر که رسول الله علیه وآله وسلم گفته است خدا تعالی رحمت کناد
بر آنکس که این چهار رکعت بکند جهد کن تا دعای رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در رحمت
ترا دریابد و پس از نماز دیگر بهیچ شغل بیهوده مشغول مشو مگر بهمین که گفته آمد و اگر شغل
آخرت طلب میکنی بیوقت نباید که غافل باشی و بیکار بلکه هر وقتی را وردی داری چنانکه
اوقات تو گذاشته بود تا هر چه اتفاق افتد بی ترتیب میکنی لیکن هر وقتی را شغلی باید
معین که بدل نه افتد چه برکات اوقات بدین پدید آید و هر که چنین نکند عمر خویش
ضایع کرده باشد و سرمایه تو عمر است و بازرگانی آخرت بوی توان کرد و بسعادت
ابدی بوی توان رسید و هر نفسی از انفاس تو گوهریست که آنرا قیمت نیست و اگر ضایع
شود آنرا بدل نیست و هرگز باز نیاید چون احمقان مباش که هر روز بر ایشان میگذرد
و مال ایشان همی افزاید شاد میشوند و نمی دانند که مال می افزاید و عمر میکاهد پس زیادت
مال را با نقصان عمر چه قیمت باشد و عاقل شاد نباشد الا بزیادت علم و عمل که این
دو رفیق وی باشند در گور و شحنه وی باشند در آخرت بدانوقت که مال و اهل و فرزندان

و دوستان همه ازوی بازگردند پس چون آفتاب فرو شود جهد کن تا باز بمسجد آمده باشی
از پیش و تسبیح و استغفار مشغول شو که فضل این وقت همچون فضل بامداد است پیش از آفتاب
خدای تعالی میگوید وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا
ونزدیک آفتاب فرو شدن وَالشَّمْسِ وَضُحٰيهَا وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشٰى وَقُلْ
أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ بخوان چنانکه در وقت آفتاب
فرو شدن در ذکر و استغفار باشی و چون بانگ نماز شنوی جواب موذن بازده انگاه
بگوی اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِنْدَ إِقْبَالِ لَيْلِكَ وَإِدْبَارِ نَهَارِكَ وَأَصْوَاتِ
دُعَاتِكَ أَنْ تُؤْتِيَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ
وَالدَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ إِنَّكَ لَا
تُخْلِفُ الْمِيعَادَ پس چون اقامت گویند جواب اقامت بازده و فریضه با امام بکن و پیش از انکه
سخن گویی دو رکعت سنت بکن و اگر چهار رکعت دیگر بکنی تا سنت شش رکعت شود اولی تر
بود و اگر توانی معتکف باشی در مسجد تا نماز خفتن بکنی و میان این دو نماز زنده داری فضل این
بزرگ باشد و در خبر است که این آمده است واین را ناشئة اللیل گویند و صلوة الاوابین
و در خبر است که نماز در این وقت لغو اول روز را کفارت بود و آخر روز را پاک کند پس چون
بانگ نماز خفتن بگویند اگر چهار رکعت بکنی پیش از فریضه نیکو بود که میان هر بانگ نمازی
و اقامتی نمازی سنت است و گروهی دیگر پیش از نماز شام نیز دو رکعت بشتاب کرده اند
که در خبر است که دعای میان بانگ نماز و قامت رد نکنند انگاه فریضه بکن و دو رکعت سنت
بکن پس از ان ده رکعت دیگر بکن و در وی الم تنزیل و تبارك برخوان یا یس و حم

الدخان که این روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه وآله وسلم پس چهار رکعت دیگر کن
تا از جمله نماز شب زیاده از راتبه محسوب باشد و فضل بزرگ است آنرا پس سه رکعت
وتر کن بیک سلام یا بدو سلام و رسول صلی الله علیه وآله وسلم درین سه رکعت سبح اسم
ربک الاعلی و قل یا ایها الکفرون و اخلاص خوانده است
و اگر عزم آن داری که نماز شب کنی وتر تاخیر کن تا آخر نماز شب بکنی و چون نماز خفتن بکردی
بحدیث و افسانه مشغول مشو که خاتمت اعمال باید که بهتر بود باید که بمذاکره علم یا بمطالعه
کتابی یا بچیزی که بخیر تعلق دارد مشغول باشی تا خاتمت بخیر باشد چون بخواهی خفت در جامه
خواب روی بقبله کن و بر دست راست خسب که چون بدست راست خفتی روی
و جملهٔ تن فرا قبله بود چنانکه در لحد خوابانند و یاد کن درین وقت مرگ را که خواب مانند مرگ
است و بیداری از وی مانند حشر و شاید که ازین خواب برنخیزی باید که مرگ را
ساخته باشی و بر طهارت خفتی و وصیت زیر بالین نوشته داری و در توبه خفتی و عزم
کنی که چون بیدار شوی میان هیچ معصیت نشوی و هر خیری که بمسلمانان توانی رسانیدن
برسانی و بدانکه ناگاه چنین که خفته باشی ترا در لحد خوابانند تنها و بکس مجلس با تو
مگر عمل تو و جامهای نرم فرو میفگن چنانچه بحیله خواب فرا خویشتن کشی که خواب زندگی را
باطل و بیفایده کند مگر که بیداری بر تو وبال بود و خواب سبب سلامت تو بود و بدانکه
روز و شب بیست و چهار ساعت بود باید که خواب تو بروز و شب بیشتر از هشت
ساعت نبود چه اگر شصت سال عمر تو بود کفایت بود که بیست سال ضایع کنی
بخواب و آن یکی از سه عمر تو و چهار یکی خود از اول عمر تو که ضایع شده باشد باید که

بوقت خواب آب طهارت و سواک نهاده باشی و عزیم آن کنی که بشب برخیزی یا پیش از
صبح برخیزی که هر رکعت نماز در میان شب گنجی بود از گنجهای خیر ازین گنجها چندانکه
توانی بنه روز درماندگی و مفلسی بکار آید که گنجهای دنیا آن روز هیچ سود نکند
و چون پهلو بر زمین نهادی بگوی رَبِّی بِاسْمِكَ وَضَعْتُ جَنْبِی وَ بِاسْمِكَ
اَرْفَعُهُ هٰذِهِ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی ذُنُوبِی اَللّٰهُمَّ قِنِی عَذَابَكَ یَوْمَ تَجْمَعُ عِبَادَكَ
اَللّٰهُمَّ بِاسْمِكَ اَحْیَا وَاَمُوتُ وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِی شَرٍّ
وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ اَنْتَ اٰخِذٌ بِنَاصِیَتِهَا اَنْتَ الْاَوَّلُ فَلَیْسَ
قَبْلَكَ شَیْءٌ وَاَنْتَ الْاٰخِرُ فَلَیْسَ بَعْدَكَ شَیْءٌ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ خَلَقْتَ نَفْسِی
وَاَنْتَ تَوَفَّیْهَا لَكَ مَمَاتُهَا وَمَحْیَاهَا اِنْ اَمَتَّهَا فَاغْفِرْ لَهَا وَارْحَمْهَا
وَاِنْ اَحْیَیْتَهَا فَاحْفَظْهَا اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ الْعَافِیَةَ اَللّٰهُمَّ اَیْقِظْنِی فِی اَحَبِّ
الْاَوْقَاتِ اِلَیْكَ وَاسْتَعْمِلْنِی بِاَحَبِّ الْاَعْمَالِ لَدَیْكَ یُقَرِّبُنِی اِلَیْكَ زُلْفٰی وَ
یُبْعِدُنِی عَنْ سَخَطِكَ بُعْدًا اَسْاَلُكَ فَتُعْطِیَنِی وَاَسْتَغْفِرُكَ فَتَغْفِرَ لِی
وَاَدْعُوكَ فَتَسْتَجِیبَ لِی آنگاه آیة الکرسی و آمن الرسول و معوذتین و سوره تبارک
برخوان و چنان باید که خواب فرو گیرد ترا و تو در میان ذکر خداوند تعالی باشی و بر طهارت
باشی که هر که چنین کند روح او را بعرش برند و از جمله نماز کنندگان نویسند تا آنگاه که بیدار شود
چون از خواب بیدار شوی هم بران ترتیب شوی که گفته آمد و ملازمت کن هم بدین در
باقی عمر و اگر دشوار آیدت صبر کن چون بیمار که بر تلخی دارو صبر کند بر امید تندرستی
و اندیشه کن که عمر تو هرچند بسیار بود صد سال بیش نبود و این چه قدر دارد با ابد مقام

در آخرت که هیچ نهایت ندارد و بر تو دشوار نیست که ده سال رنج کشی در بازرگانی و
طالب علمی و سفر تا باشد که باقی عمر بیاسائی بیست سال با هیچ سال پس چند مسلم که
مدت عمر نیست چرا صبر نتوانی کردن بر مشقت تا جاودان بیاسائی و امید عمر دراز فرا
پیش مگیر که انگاه صبر بر تو دشوار شود ولیکن با خویشتن بگوی که امروز صبر کن باشد که
امشب بمیری و امشب صبر کن شاید که فردا بمیری که هیچ ساعت نیست که ممکن
نیست که آخر عمر تو باشد که اجل را هیچ وقت معین نیست ناچار ناگاه در خواهد رسید پس ساز
مرگ کردن اولی تر باشد از ساز دنیا که بهیچ حال در وی نخواهی ماند باشد که از عمر تو یک
نفس یا یک روز یا یکسال بیش نمانده بود پس این اندیشه بر دل خویش تازه میدار و نفس خویش
را روز بروز فرا صبر میدار که اگر عمر دراز در پیش گیری و با خویشتن گوئی مثلا پنجاه
سال بخواهم زیست نفس تن در صبر ندهد و از شهوت و لهو باز نایستد اگر این راه که بتو
نموده امد پیش گرفتی بوقت مرگ شادی بینی که آنرا آخر نبود و گر نه حسرتی بینی که آخر نبود و
شادی کسی که بشب راه رود و بامداد بود که بمنزل رسیده بود و بیاسوده **آداب نمازها**
اکنون که ترتیب اوراد و نگاهداشتن اوقات دانستی باید که چگونگی نماز و روزه بدانی و ابتدا
بنماز کنیم چون فارغ شدی از طهارت و جامه و جایگاه نماز کردی و عورت از زانو تا ناف
بپوشیدی بر پای خیز و روی بقبله آر و میان دو قدم بمقدار چهار انگشت گشاده دار و پشت
و تن راست کن و قل اعوذ برب الناس برخوان تا شیطان از پیش دل تو دور شود و دل حاضر
کن و از وسوسه خالی کن و نگاه کن که در خدمت که می ایستی و با که مناجات میکنی و خواهی کرد و شرم
دار که با دل غافل پیش خداوند بایستی و باسینه پر وسوسه و شهوات دنیا خواهش وی شوی بدانکه

معین بالضم یاری دهنده
دمغز ۱۲
تن در دادن کنایت از راضی شدن ۱۲
دقبول کردن یکی کردن باشد ۱۲
یعنی نمازی که با دو شرط ادا می‌شود ۱۲
سعدل اندازه غنی ۱۲

وی بر درون تو مطلع است و نظر وی همه بدل تست و نماز تو که پذیرد بزاری و خشوع و
و فروتنی و شکستگی و بیچارگی تو پذیرد باید که در پیش وی چنان ایستی که ویرا می بینی
اگر او را نمی بینی وی ترا می بیند اگر بدین دل تو حاضر نمیشود و اندامهای تو آرام نمیگیرد بدانکه
چشم دل تو نابیناست از دریافت عظمت و جلال وی و تقدیر کن که یکی از صلحای اهل
بیت تو چشم میدارد ترا تا نماز چگونه میکنی تا به بینی که دل تو چگونه حاضر میشود و اندامهای
تو آرام میگیرد و با ادب میایستی پس با خود بگو شرم نداری از خداوند خویش که چون بنده
از بندگان وی که بدست وی هیچ نیست ترا بیند و بتو نگرد دل تو حاضر میشود و اندامهای
تو آرام میگیرد و تو میدانی که آفریدگار تو ترا می بیند و هیچ خوف و ظاهر و باطن تو پدید
نمی آید از عظمت وی مگر قدر وی کمتر است در دل تو از قدر بنده از بندگان وی و این
غایت نگونساری و نابینائی باشد و هیچ دشمنی با خویشتن بتر ازین نبود پس این معالجت
با خویشتن باید که کوئی در اول نماز تا بود که دل تو حاضر شود که هر نماز که دل در وی حاضر
نبود آن نماز ناپذیرفته نبود و چون دل حاضر کردی و از غوغا و اندیشه دنیا رستی اگر تنها باشی
اقامت بگوی و اگر منتظر جماعت باشی از بانگ نماز دست بدار پیش از اقامت انگاه
نیت کن و در دل صورت آن نماز که خواهی کرد حاضر کن و بگو که ادای فریضه نماز پیشین
میکنم خدای را عز و جل و تا تکبیر تمام نکنی هیچ نباید که غافل باشی از نیت و بوقت تکبیر
دو دست بر دار چنانکه کف دست برابر دوش بود و سر انگشت برابر گوشها و هر دو دست
گشاده دار و در وقت بر آوردن دست فرو گذاشتن از جانب راست و چپ مبر و از
پس و پیش سر بیرون میاور و چون تکبیر کردی هر دو دست با سینه آور نه چنانکه فرو گذاری انگاه

باسینه بری چون باسینه بردی لف دست راست بر پشت دست چپ نه و انگشتان راست بعد

چپ فرو گذار پس از تکبیر بگوی اَللّٰهُ اَکْبَرُ کَبِیْرًا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ کَثِیْرًا وَ سُبْحَانَ اللّٰهِ

بُکْرَةً وَّاَصِیْلًا پس وجهت وجهی تا آخر بخوان آنگاه سبحانک اللهم تا آخر برخوان و بگوی اعوذ

بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ و آنگاه الحمد بخوان و همه تشدید بجا آور و در فرق

میان ضاد و ظا بیاموز و آمین تا آخر سوره بگو باید که از وی گسسته داری و قرآن

بلند خوان در نماز بامداد و در دو رکعت پیشین از نماز شام و خفتن و این نیز باواز بلند

بگوی و در نماز بامداد سورهائیکه در آخر قرآن دراز تر است برخوان و در نماز شام کوتاه تر

است و در نماز پیشین و دیگر و خفتن آنکه میانه است چون والسماء ذات البروج و

مانند آن و در نماز بامداد در سفر قل یا ایها الکافرون و سورة الاخلاص و آخر سوره بتکبیر رکوع

پیوسته مکن لیکن چندان خاموش باش که سبحان الله بتوان گفت پس تکبیر رکوع آغاز کن

و تا بر پای باشی پشت راست دار و سر در پیش دار و چشم بر جایگاه سجود دار و هیچ سوی منگر

و چپ منگر پس تکبیر کن و دست بر دار و بر رکوع شو و دو کف دست بر دو زانو نه و انگشتها گشاده

در بر زانو فرو گذار و زانو با ران و ساق راست دار و زانو اندرون میاور و پشت و گردن و سر برابر دار

چنانکه جمله تن تو بر صورت لامی باشد راست میان بازو و پهلو گشاده دار و زنان گشاده ندارند

لیکن خویشتن را سخت فراهم دارند آنگاه سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیْمِ بگوی اگر امام نباشی هفت بار

بگوی یا یازده بار نیکوتر بود و آنگاه پشت راست باز کن تا جمله بالای تو چون الفی باشد

و دست بر دار بوقت بر آمدن و در بر آمدن میگوی سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهٗ و چون راست

باز ایستادی بگوی رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ مِلْأُ السَّمٰوٰتِ وَمِلْأُ الْاَرْضِ وَمِلْأُ مَا

شنیدست من بنیجی بوده و در نماز بامداد قنوت برخوان بعد از رکوع دوم رکعت چون فارغ
شوی تکبیر کن و بسجود شو و دست بردار و باید که اول چیزیکه از تو بر زمین رسد آن باشد
که بزمین نزدیکتر باشد نخست دو زانو پس دو دست پس پیشانی برهنه بر زمین نه و همه
اندامهای خویش گشاده دار در سجود و زانو از پهلوها دور دار و شکم از ران دور
دار و زنان جمله اندامها فراهم دارند و دو کف دست با انگشتان راست بر زمین نه در مقابل
دو دوش و ساعد دست بر زمین مگستر و سه بار سُبْحَانَ رَبِّیَ الْاَعْلٰی وَبِحَمْدِهٖ بگو و اگر
امام نباشی هفت بار یا یازده بار آنگاه تکبیر گوی و راست باز نشین و بر پای چپ نشین و سر
انگشتان راست بر زمین نه بسوی قبله و هر دو دست بر هر دو ران بنه و بگو رَبِّ اغْفِرْ لِیْ
وَارْحَمْنِیْ وَارْزُقْنِیْ وَاهْدِنِیْ وَعَافِنِیْ وَاعْفُ عَنِّیْ آنگاه دیگر سجود
همچنان بکن و راست باز نشین و سبک نشستگی باز بر پای خویش و دو دست بر زمین
فرا کرده چون کسی که خمیر کند چنانکه به پشت انگشتان بر زمین اعتماد کنی و در حال برخاستن
فرا پیش مدار و تکبیر ابتدا کن و از آن وقت که بنشستن نزدیک رسی تا آنوقت که بقیام نزدیک
پیوسته میدار تا هیچ حال از ذکر زبان خالی نباشد آنگاه اعوذ بالله یکبار بگوی و دیگر
رکعت همچنین بکن ببین برکعت دوم تشهد بنشین و دست راست در وقت تشهد بر ران راست
نه و فرا کرده مگر انگشت مسبحه که بدان اشاره کنی باسمان در آنوقت که بگویی الا الله نه بوقت
لا اله و دست با انگشتان چپ باز کرده بر ران چپ نه و بر پای چپ نشین چنانکه
میان دو سجود و در تشهد باز پسین سرین چپ بر زمین نه و هر دو ساق بجانب راست
از زیر خود بیرون کن و سر انگشتان پای راست بر زمین نه از سوی قبله و التحیات

که معروفست برخوان تا باللهم صل علی محمد باولین شهید باخرین تمام برخوان

و فریضه تا باللهم صل علی محمد است و دعا کپس از التحیات معروفست برخوان

و آن اینست اَللّٰهُمَّ اَعِنِّیْ عَلٰی ذِکْرِکَ وَشُکْرِکَ وَحُسْنِ عِبَادَتِکَ اَللّٰهُمَّ

اِنِّیْ اَعُوْذُبِکَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْیَا وَالْمَمَاتِ وَاَعُوْذُبِکَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِیْحِ الدَّجَّالِ

وَاَعُوْذُبِکَ مِنْ جَهْدِ الْبَلَاءِ وَدَرْکِ الشَّقَاءِ وَشَمَاتَةِ الْاَعْدَاءِ وَسُوْءِ

الْقَضَاءِ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُبِکَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْیَا وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ وَعَذَابِ

النَّارِ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ انگاه روی سوی راست کن و بگو السلام علیکم

ورحمة الله واز جانب چپ یکبار دیگر بگوی و در بیوفت نیت کن از نماز بیرون آمدن

را و در سلام دادن نیت کن بر فرشتگان و کسانیکه حاضر باشند اینست صورت نماز

تنها بود و روح نماز خشوع و حضور دل است با هرچه بر زبان میرود و حسن بصری رحمة الله علیه

میگوید که هر نماز که دل در وی حاضر نیست بعقوبت نزدیکتر است و رسول صلی الله علیه و آله

و سلم گفت کس باشد که از نماز وی از ده یکی بنویسند و هر کسی را آنقدر نویسند که داند که چه

میکند و دل او حاضر بود والسلام **آداب امامت و اقتدا** سنت امام آنست

که نماز سبک کند که انس رضی الله عنه میگوید هیچکس را ندیدم که نماز وی بدان سبکی و بدان

تمامی بودی که نماز مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و باید که تکبیر افتتاح نکند تا اقامت

تمام نشود و تا صف راست نکنند و امام آواز بردارد در تکبیر و ماموم آواز برندارد مگر آنقدر

که خود بشنود و نیت امامت کند تا فضل امامت یابد اگر نکند ثواب امامت نیابد و جماعتیان

ثواب جماعت یابند چون نیت اقتدا کرده باشند و باید که در جهت و لعوذ آهسته گوید و الحمد و سوره

باواز بخواند در دو رکعت پیش که در نماز پیشین و دیگر که آهسته بخواند و آمین نیز با واز بگوید
با فاتحه و ماموم نیز آمین گوید باواز با آمین امام بهم نه پیش و نه پس و امام پس از فاتحه اندک
خاموش باشد که جماعتیان فاتحه بر خوانند تا سوره تمام از وی بتوانند شنید و ماموم جز فاتحه
نخواند مگر در نماز پیشین و دیگر و در نماز که دور افتاده باشند و آواز امام نشنوند و امام
تسبیح رکوع و سجود سه بار بیش نگوید و در تشهد اول چون اللهم صل علی محمد و علی آل
بگفت برخیزد و برین نیفزاید و در وقت سلام نیت سلام کند بر قوم و قوم بسلام خویش نیت جواب
کنند و چون سلام داد سبک برخیزد و روی با قوم کند و دعا کند و اگر در جماعت زنان باشند
باز نکند تا ایشان بگذرند و باز گردند و از جماعتیان هیچکس برنخیزد تا اول امام برخیزد و امام
چون باز گردد خواه از جانب راست باز گردد و خواه از جانب چپ اما از جانب راست اولیتر
و امام در دعا خویشتن را تخصیص نکند لیکن گوید اللهم اهدنا اللهم اغفر لنا و قنوت باواز
گوید و قوم آمین میکنند و دست برندارند که این درست نشده است از رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم بر دوام مگر یکبار که واقعه افتاده بود و بر قومی دعا میکرد و چون واقعه باشد
بران قیاس نتوان کرد و چون امام گوید انک تقضی و لا یقضی علیک ماموم
نیز همان میگوید تا باخر قنوت و هیچکس از جماعتیان تنها بایستد مگر در صف و اگر تنها بماند
یکی را باز کشد تا نزدیک خویش و آنکس را باز پس باید آمد برای آن و در هیچ عمل نباید
که در پیش امام شود و نه نیز با وی بهم کند لیکن از پس وی میشود و چون پیشانی امام
بسجود بر زمین رسد آنگاه وی قصد سجده کند و تا امام راست نه نشیند وی سر از سجود برندارد
آداب نماز آدینه بدانکه آدینه عید مومنان است و روزی بزرگوار است که بدین امت

ارزانی داشته اند واندر وی ساعتی است که هر دعا که در آن ساعت افتد مستجاب شود
باید که از روز پنجشنبه باز سازاین روز کند بدانکه جامه بشوید و به تسبیح و استغفار
مشغول باشد و شبانگاه روز پنجشنبه که این ساعت در فضل همچون ساعت روز آدینه
است و نیت روزه روز آدینه کن لیکن با پنجشنبه یا روز شنبه که نهی است از روزه روز
آدینه تنها و چون صبح روز آدینه بر آید غسل کن که غسل درین روز سنتی مهم است پس
جامه سفید در پوش که خداوند تعالی جامه سفید را دوست تر دارد و بوی خوش بکار دار
و جمله تن پاک کن بدانکه موی لب و زهار است و زیر ناف را تعهد کنی و ناخن بر چینی
و مسواک کنی بس پگاه بمسجد جامع شوی و در راه آهسته و بحرمت رو که در خبر است
که هر که در ساعت اول بمسجد جامع شود همچنان باشد که اشتری قربان کرده باشد و در
دوم ساعت چنان باشد که گاوی قربان کرده باشد و در سیم ساعت گوسفندی
و در چهارم ماکیانی و در پنجم بیضه چون امام بر منبر شد صحایف در نوردند و قلمها برگیرند
و فرشتگان بسماع خطبه مشغول شوند و در خبر است که نزدیکی خلق در نگریستن بحق سبحانه
و تعالی بوقت دیدار بر اندازه پگاه خاستن بود روز آدینه و چون در جامع شدی
صف اول طلب کن و اگر مردمان آمده باشند پای در گردن مردمان منه و در پیش ایشان
فرا مشو و نزدیک دیواری یا ستونی بنشین تا کسی پیش تو نگذرد و بنشین تا تحیت
مسجد نکنی اگر چه خطیب در میان خطبه بود و جهد کن تا پیش از آنکه خطیب بیرون آید
چهار رکعت نماز کنی و در وی سورة الانعام و سورة الکهف و طه و یس بر خوانی و اگر نتوانی
الم تنزیل و یس و حم الدخان و تبارک الذی بیده الملک بر خوانی

و اگر نتوانی در هر رکعتی پنجاه بار اخلاص بخوان که در خبر است که هر که این نماز بکند نمیرد تا آنکه جایگاه خویش در بهشت نه بیند یا دیگر از برای او نه بینند و این سوره ها اگر شب آدینه بخواند ثواب بسیار دارد و چون نتواند قل هو الله بسیار بخواند و در شب آدینه و روز آدینه صلوة بسیار فرستادن بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم فضلی بزرگ دارد و چون خطیب بر منبر آید سخن نشاید گفت و نماز نشاید کرد الا تحیت لیکن جواب موذن باز دهد و بسماع خطبه مشغول شود و پندهای خطبه بپذیرد و البته هیچ سخن نگوید که در خبر است که هر که مر کسی را گوید در میان خطبه که خاموش باش بیهوده گفته باشد و وی را جمعه نبود یعنی که دیگران را باشارت خاموش کند نه بسخن چون خطبه تمام شد جواب اقامت بدهد و اقتدا کند با امام چون سلام داد الحمد و اخلاص و معوذتین هر یکی هفت بار برخواند که آن حصاری و حرزی بود وی را از شیطان تا دیگر جمعه و بگوید پس از آن اللهم یا غنی

یَا حَمِیْدُ یَا مُبْدِیُ یَا مُعِیْدُ یَا رَحِیْمُ یَا وَدُوْدُ اَغْنِنِیْ بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ وَ بِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ

پس دو رکعت یا چهار رکعت یا شش رکعت بکند که اینهمه روایت کرده اند باوقات مختلف پس معتکف میباشد در مسجد تا شب یا نماز دیگر و باید که منتظر آن ساعت شریف بوده باشد و هیچ غافل نباشد تا بود که در آن وقت شریف رسد و بخشوع حضور دل باشد و بمجلس قصه گویان و حلقه ها نشود البته ولیکن بمجلس علم شود که در وی علم سودمند باشد که از وی بیم و هراس حق در دل تو زیادت گردد و رغبت دنیا از تو کمتر شود و هر علمی که ترا از دنیا با آخرت نخواند جهل از آن علم بهتر بخدا پناه گیر از علمی که ترا سودمند نباشد و دعا و زاری بسیار کن بوقت بر آمدن آفتاب و وقت زوال و وقت بر شدن خطیب بر منبر و وقت اقامت و وقت ایستادن امام در نماز که محتمل است که آن ساعت شریف در یکی ازین اوقات بود و جهد کن تا درین روز صدقه دهی آنقدر که توانی و دایم

و در این روز جمع کن میان نماز و روزه و اعتکاف و صدقه و ذکر و خواندن قرآن و شنیدن
علم و عیادت بیماران و مشایعت جنازه تا همه خیرات در این روز شریف جمع شود و این
یکروز از جمله هفته بر آخرت وقف کن و چیزی دیگر بدان میامیز تا بود که کفاره جمله هفته
شود آداب روزه به هیچ حال نباید که روزه تو در جمله سال بیش از رمضان نبود که چون
از تجارت و بازرگانی بر روزه سنت دست بداشتی از درجات بلند در فردوس اعلی محروم
مانی و حسرت بسیار خوری چون روزه داران درجهای بلند بینی و تو در ایشان مینگری چنانکه
کسی از زمین ستارهای درفشنده نگرد در میان آسمان و روزهای فاضلتر روزه داشتن
را عرفه است و عاشورا و ده پیشتر از ذی الحجه و ده پیشتر از محرم و جمله رجب و شعبان و در جمله
ماههای حرام روزه داشتن ثوابی عظیم دارد و آن رجب است تنها و ذو القعده و ذو الحجه
و محرم بهم این در جمله سال بود اما در ماه اول روز و آخر و ایام بیض سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم و در هفته دوشنبه و پنجشنبه و آدینه تا این روزها کفاره جمله سال و ماه شود و گمان مبر که روزه
آن باشد که از طعام و شراب و مباشرت دست بداری و بس که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
گفته است ای بسا روزه دار که نصیب وی از روزه جز تشنگی و گرسنگی نیست بلکه تمامی روزه آن بود که جمله
اندامها از ناشایست نگاهداری چشم از نگریستن نه بجای خویش و زبان از سخن گفتن بیهوده
که فرشته از آن بگریزد و گوش از شنیدن بیهوده که شنونده انباز گوینده است بلکه همه
اندامها نگاه باید داشت همچون شکم و فرج که در خبر است که پنج چیز روزه را بگشاید دروغ
و غیبت و سخن چینی و سوگند دروغ و بشهوت نگریستن و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده
که روزه حصاریست چون روزه دار چنان باشد که بیهوده نگوید و ناهمواری نکند و اگر کسی با وی

جنگ کند گوید من روزه دارم انجا جهد کن تا روزه بطعام حلال کشائی و زیادت ازان نخوری
که هر شبی که روزه نداشتی خورده چه یکبار چه بدو بار بلکه چون یکبار بود معده گران بود و نماز
شب دشوار بود و شهوت تیز شود و مقصود از روزه شکستن شهوت و ضعف قوت است و در خبر
است که هیچ چیزی نزد خدا تعالی دشمن تر از شکم پر نیست اگر چه از حلال بود چنین روزه بسیار
داری چندانکه توانی که روزه بنیاد همه عبادتها و کلید طاعتهاست رسول صلی الله علیه و آله
وسلم میگوید که خدا تعالی میگوید که هر طاعت که بنده کند یکی بده شود و زیاده میشود تا بهفتصد
مگر روزه که روزه مر است و جزای روزه بر من است و جزای آن من دهم بی اندازه و رسول صلی
الله علیه و آله و سلم گفت بدان خدای که جان من بحکم اوست که بوی دهان روزه دار نزد خدا تعالی
خوشتر است از بوی مشک خدا تعالی گوید بنده من از طعام و شراب دست بداشته است برای منا
روزه از من است و جزا من دهم بر آن و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که بهشت را دریست
جداگانه که نام آن ریان است جز روزه داران بدان در نشوند **پیدا کردن معاصی**
بدانکه یک نیمه دین طاعت داشتن است و دیگر نیمه از معصیت دور بودن و همه کس طاعت
بجای تواند آوردن اما از جمله معصیتها دست نتواند داشتن الا صدیقی و برای این گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که هجرت بحقیقت آنست که کسی از کار بد هجرت کند و جهاد
بحقیقت آنست که با هوای خود جهاد تواند کرد و بدانکه معصیتهای تو بر اندامهای تست که
هر یکی از آن نعمتی است از خدای بر تو و امانتی است نزدیک تو چون نعمت وی را در معصیت
بکار داری و در امانت وی خیانت کنی از ناسپاسی و نابکاری هیچ چیز باز نگرفته باشی
اندامهای تو همه رعیت تواند نگاه کن که تا ایشان را چون نگاه میداری و بحکم نیست از

از بندگان که نه رعیت وارست و نه ویرا از رعیت وی نخواهد پرسید و بیقین بدانکه جمله
اندامهای پوست و گوشت تو در عرصات قیامت بزبان فصیح بر تو گواهی خواهند داد
بهر چه کرده باشی و بر سر چندین هزار خلق ترا ملامت و فضیحت خواهند کرد چنانکه خدای تعالی گفت

یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ وَاَیْدِیْهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ

آن روز عظیم که زبان ایشان و دست و پای ایشان بدیشان گواهی دهند بهر چه کرده باشند جمله
تن خویش را نگهدار خاصه هفت اندام را چشم و گوش و زبان و فرج و دست و پای و شکم اما
چشم بدانکه ویرا برای آن آفریده اند تا چون میروی راه فرا بینی چشم از پشت پای بر مگیر که میروی
تا هر چه ترا بدان حاجت است ببینی و چیزی که بدان حاجت نیست منگر و در ملکوت آسمان و زمین
نظاره کن و عبرت گیر و عجایب صنع پادشاه ببین و هر چه جز اینست چشم نگاهدار خاصه از چهار
چیز از آنکه در نامحرم نگاه کنی و بشهوت در صورت نیکو نگری و از آنکه بچشم خرد در مسلمانی نگری
و ویرا حقیر داری و از آنکه چشم را بعیب مسلمانی گشاده داری اما گوش را نگاهدار از آنکه بوی بدعت و
غیبت و فحش و سخن بیهوده و باطل شنوی که گوش را برای آن آفریده اند تا سخن خدای تعالی و سخن
رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حکمت علما و اولیا شنود و آن علمی که از آن حاصل کنی
زاد آخرت سازی و بسعادت ابدی رسی چون بدان ناشایست و بیهوده شنوی آنچه زاد
و یاور تو بود خصم و دشمن تو گردد و آنکه سبب سعادت تو بود سبب هلاکت تو گردد و هیچ
نگونساری فرا نگاری بیش از این نبود و گمان مبر که بزه کار گوینده بود و بس بلکه شنونده
شریک گوینده باشد در وزر و وبال اما زبان را از برای یاد کردن خدای تعالی آفریده اند
برای خواندن قرآن و گفتن علم و راه نمودن خلق بخدای عز و جل و پیدا کردن آنچه در دل نهانست

از حاجتهای دین و دنیا چون وی را بکار داشتی نه در آن کفران نعمت خدای تعالی کردی و وی
چیره ترین اندامهای آدمی هست بر وی و هیچ چیز آدمی را چنان بسر در نیفکند که زبان
هر قوت که داری از نگاه داشت وی باز مگیر که نباید که ناگاه ترا در قعر دوزخ افکند که در خبر است
که بنده باشد که یک سخن بگوید و آن سخن وی را هفتاد ساله راه بقعر دوزخ
فرو می افگند و یکی را از یاران رسول صلی الله علیه و آله و سلم در کارزار کشتند یکی گفت
خنک وی که به بهشت رسید سید صلوات الله علیه گفت تو چه دانی باشد که وقتی سخن گفته باشد
ناگفتنی یا بخیلی داده از مال خویش بخیلی کرده باشد پس ترا باید که از هشت چیز نگاهدار اول از دروغ
زبان نگاهدار در جد و مزاح و بازی که چون زبان بدروغ عادت کند در جد
از آن باز نایستد و دروغ از گناهان بزرگ است و چون بدروغ معروف شدی کسی
نیز بر قول تو اعتماد نکند و جز بچشم حقارت در تو ننگرد اگر خواهی که بدانی دروغ چگونه
زشت است در دیگران نگر که چون دروغ گویند ترا چگونه زشت آید و آنکس در چشم تو
چگونه حقیر و خسیس نماید و در جمله عیبهای خویش همچنان کن که تو زشتیها
عیب خویش نه بینی و دیگران نه بینی هر چه ترا از دیگران زشت آید پس خویش را از آن مپسند دوم
خلف وعده وعده خلاف مکن بلکه تا توانی وعده مکن به نیکوئی ولیکن بفعل نیکوئی کن
پس اگر وعده دادی بهیچ حال خلاف مکن که این نشان نفاق است مگر بعجزی و ضرورتی بود رسول
صلی الله علیه و آله و سلم گفت سه چیز در هر که باشد منافق است اگرچه نماز میکند و روزه
میدارد چون سخن گوید دروغ گوید چون وعده دهد خلاف کند و چون امانت بوی دهند خیانت
کند سیم غیبت است زبان از غیبت نگاهداری که در خبر است که غیبت از زنا بتر است چه زانی تو

از زنا بتر بود و غیبت از تو برنخیزد تا آنگاه که بجملگی نخواهی هر سخنی که از کسی گویی که اگر بشنود برنجد
آن غیبت است اگرچه راست بود و دور باش از غیبت مرائیان که ایشان غیبت کنند بلفظ
دعا و لفظ شفقت چنانکه گویند فلان را مزد دهاد در این کاری که وی را افتاد و خدای تعالی ما را از بلا
نفس خویش نگهدارد این بیچاره فلانکس را چنین واقعه افتاد و مقصود ایشان آشکارا کردن عیب
آنکس باشد لیکن در معرض دعا و اندوه بوی گویند و پندارند که بدین از غیبت برستند که شفقت
با غیبت بهم دو معصیت دیگر بکردند یکی ریا و خویشتن را فرانمودن بصلاح و دیگر خویشتن
ثنا کردن که من چنین مصلحم که غیبت نمیکنم و دعا میگویم و اندوه بر وی میخورم و اگر مقصود وی
دعا بودی در خلوت گفتی و اگر برنج و عیب وی اندوهگین بودی هرگز عیب وی آشکارا نکردی
و بآشکارا شدن وی اندوهگین بودی و هر که بداند که خدای تعالی در قرآن غیبت کننده را بمردار
خوار مانند کرده است ولقوله أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ
هرگز غیبت نکند و حکیمی گفته است که هر که داند که خدای تعالی را در آفریدن خلق هیچ غلط نبود
و صبار اند که هر کسی را چگونه آفریده است بمجلس را غیبت نکند و اگر در یک چیز اندیشه کنی هرگز
هیچ مسلمانی را غیبت نکنی و در خویشتن اندیشه کنی که تا در خویشتن بظاهر و باطن هیچ معصیت یابی
اگر می شناسی و قادر نه بر آنکه خویشتن را از آن پاک کنی بدانکه عجز مردمان همچون عجز تست و عذر
ایشان چون عذر تست و اگر خویشتن را پاک و معصوم شناسی بدانکه هیچ عیب در آدمی چون
نادانی وی بعیب خویش نیست و هیچ حماقت از این زیاده نیست و اگر خدای تعالی بتو خیر خواستی
ترا بعیب خویش بینا کردی کما قال صلی الله علیه وآله وسلم اذا اراد الله
تعالی بعبده خیرا بصره بعیوب نفسه و غایت نادانی این باشد

خویشتن را بچشم خاینی و دیگران را بچشم سخط و اگر راست می پنداری که چنین پاک و بی عیبی
بشکر مشغول شو و خویشتن را بعیب مردار خوردن آلوده مکن که غیبت عیب بزرگ است
و اگر تو نیز از عیبی خالی نیستی و نپسندی که کسی از آن گوید تا آن آشکارا شود دیگران نیز همچنین‌اند
که رنجور شوند اگر عیب ایشان پوشی و نادیده و ناشنوده داری خدای تعالی نیز عیب های
ترا بپوشد و اگر وی را رسوا کنی خدای تعالی زبانهای دراز بر تو مسلط کند تا ترا درین جهان رسوا کنند
و آنگاه در روز قیامت ترا بر سر خلق نیز رسوا کند چهارم جدل است و دور باش
از جدل و خصومت کردن در سخن با مردمان و داوری کردن بر هر سخنی که گویند و عیب
سخن مردمان جستن که از آن وحشت و جنگ خیزد و اگر بخیزد در وی دو معصیت باشد
یکی ثنا گفتن بر خویش بزیرکی و دانش و کمال عقل و دوم نسبت کردن آن برادر را بجهل
و حماقت و نادانی و این رنجانیدن باشد و رنجانیدن مسلمانان حرام است و هر که با وی
داوری کنی در سخن اگر سفیه بود ترا برنجاند و اگر بردبار بود ترا دشمن گیرد و از برای این گفت
سید عالم صلوات الله علیه که هر که از داوری در سخن دست بدارد اگر داوری وی بباطل
بود وی را در ریاض بهشت خانه بنا کنند و اگر بحق بود وی را در اعلی بهشت خانه بنا کنند و گوش دار
که باشد شیطان گوید خاموش مباش و حق بگوی و شیطان همیشه احمقان را بهانه خیر فرا پیش
دارد و نباید که شیطان بر تو خندد بدانکه حق گفتن نیکو است لیکن با کسی که از تو بپذیرد و شرط
آن باشد که بنصیحت و رفق گوید و نهفته گوید نه بر ملا چه اگر بعنف گوئی و بر ملا فضیحت بود نه نصیحت
و فساد آن بیش از اصلاح بود پنجم برخود ثنا گفتن است ثنا گفتن بر خویشتن بصلاح
و نیکوخوئی و خواجگی که من چنین و من چنان و خدای تعالی ازین نهی کرده است قوله تعالی

فلا تزکوا انفسکم و یکی را از حکما پرسیدند که هیچ سخن راست بود که زشت بود گفت باشد
ثنای خویش اگرچه راست بود زشت بود زنهار تا عادت نکنی ثنای خویش گفتن که آن آب
حشمت را از چشم مردمان ببرد و حماقت و نادانی بدان آشکارا شود و نزدیک
خدا تعالی و نزدیک خلق نکوهیده گردد و اگر خواهی که بدانی که در آن هیچ زیادتی حشمت نیست
بلکه نقصان است گوش دار بیاران خویش که ایشان خویش را بالا دهند و ثنا گویند بر خویشتن
که چگونه در دل تو حقیر و گران گردند اگرچه در حال خاموش باشی چون غایب شوند ایشان را
بنکوهی پس دیگران در حق تو همچنین باشند آنچه از دیگران ترا زشت آید تو مکن آفت ششم لعنت
کردن است زبان از لعنت نگاه دار هیچ آفریده را از مردم و جانور و طعام لعنت مکن
و بر هیچ آدمی حکم مکن که وی منافق است و یا ملعون است که سر بندگان خدا تعالی داند
که منافق و ملعون کیست و بدانکه در روز قیامت هیچکس را نپرسند که چرا ابلیس را لعنت نکردی
و زبان بلعنت وی مشغول نکردی تا بکسی دیگر چه رسد و چون لعنت کنی بپرسند که چرا
لعنت کردی و چنانکه لعنت نشاید کرد نکوهیدن نیز نشاید که آفریده را عیب کردن بی معنی حرج
بود در حق آفریدگار و رسول صلوات الله علیه هیچ طعام را نگفتی که بد است لیکن اگر بایستی
بخوردی و گرنه دست بداشتی آفت هفتم نفرین کردن بر هیچکس و دعای بد مکن اگرچه بر تو ظلم
کند لیکن سر و کار وی بخدا تعالی افگن و در خبر است که مظلوم دعای بد میکند ظالم را تا آنگاه
که مکافات کند و زیادتی ظالم بر وی بماند و در قیامت وی را از ظالم بدان بگیرد و یکی زبان
در حجاج دراز کرد یکی از بزرگان سلف گفت که خدا تعالی انصاف حجاج بستاند از کسی
وی را بزبان تعرض کند چنانکه انصاف مظلومان حجاج از وی بستاند آفت هشتم مزاح و تماخر کردن

زبان را از سخن نگاه دارد و بر هیچ کس مخند و بر کس افسوس مکن که مزاح آبروی کس ببرد و هیبت و
از دلها ببرد و کین در دلها بکارد و با هیچ کس مزاح مکن و اگر کسی با تو مزاح کند جواب مده
و روی باز از اهل مزاح و بیهوده بگردان تا آنگاه که با حدیث دیگر شوند آفت جمله
آفتهای زبان و نرهی از وی الا بتنها نشستن و زاویه گرفتن که در میان مردمان زبان را
نگاه داشتن ممکن نباشد مگر چنانکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه که سنگی در دهان نهاده بودی
پیوسته تا سخن نگوید مگر بضرورت و اشارت بزبان کردی و گفتی که این مرا در کارها افکنده
است پس زبان سبب هلاکت است در دنیا و آخرت از وی حذر باید کرد و اکنون آفت
چشم و گوش و زبان گفتیم آفت معظم آفت شکم است که همه بلاها از وی خیزد اما شکم نگاه
باید داشت از حرام و شبهت و جز حلال نباید خورد و از حلال اندک باید خورد نه چنانکه
شکم پر شود و پیش از سیری باید که دست از طعام باز گیری که چون معده سیر شود
دل سیاه شود و حفظ تباه گردد و اندامها از عبادت گران شود و شهوتها که لشکر شیطان
است قوی گردد و سیری از طعام حلال کلید همه شرها است پس اگر از حرام بود چگونه بود
و طلب حلال فریضه است بر همه مسلمانان و عبادت با خورش حرام چون بنا نهادن است
بر سر آب بزرگان همچنین گفته اند و گمان مبر که حلال نایافت است که چون بجامه خلق
و نان بی نانخورش قناعت کنی از حلال مستغنی و اما تجمل و تنعم که از حلال بود دشوار بود و حلال
بسیار است بر تو نیست که باطن کارها بشناسی بلکه هرچه بیقین دانی که حرام است از آن دور باش
و هرچه دل گواهی دهد بحرامی او بسبب دلیلی و نشانی که بر حرامی آن مال دلیل [illegible] از آن نیز
دور باش و هرچه بر حرامی آن نشان نباشد آن حلال است نشان چون مال ظالم که از دست

سلطان بود اگر دانی که از میراث حلال است یا ضیاع حلال خود حلال روشن بود و اگر دانی
که از کسی بظلم بستده است حرام روشن بود و اگر ندانی که از کجاست و غالب مال وی حرام است
از آن دور باش که ظلم وی دلیل حرامی است بظاهر اگر چه بیقین نیست و همچنین مال نوحه گر
و مطرب و خمر فروش و کسی که کسب وی بیشتر از حرام است چون ندانی که آن مال بعینه ازکجا
است بغالب فرا گیر و از آن دور باش و مال دیگر مسلمانان همه حلال دان مگر آنکه دانی
که از وجه حرامی است روشن و از جمله حرام روشن مال وقف بود که کسی بخلاف شرط واقف
بستاند چنانکه وقف صوفیان خورد و صوفی نباشد بصفت و سیرت لیکن مرقع و
سجاده صوفی باشد و لبس دیا در مدرسه وقف طلبه علم خورد و وی بطلب علمی مشغول نباشد
و هر که بر وی معصیتی رود که اگر آشکارا شود گواهی وی بدان رد کنند هر چه از وقف صوفیان
خورد حرام خورد که صوفی مرد عدل بود که زیادت از عدالت در وی خصال دیگر بود
که کم از وصف عدالت خود نباشد و هر که خویشتن را بصورت پارسایان فرا نماید تا وی را
بدان سبب چیزی بدهند هر چه بستاند حرام بود اگر در باطن وی چیزی بود که اگر دهنده
بدانستی ندادی و از این معنی گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که حلال ترین چیزی که مرد خورد
آن بود که از کسب دست وی بود اما فرج را از حرام نگاه باید داشت و این نتوانی تا
آنگاه که چشم از نامحرم نگاه نداری و دل از اندیشه آن نگاه نداری و شکم از شبهت
و بسیار خوردن نگاه نداری که بسیار خوردن شهوت انگیزد و شهوت اندیشه آورد
و اندیشه فرا نگریستن دارد و بن پیغ همه شهوتها سیر خوردنست خاصه از شبهت اما دست نگاه دار
از آنکه کسی را بزنی یا حرامی فرا گیری یا در ودیعتی و امانتی خیانت کنی و یا بقلم چیزی نویسی

که بزبان نشاید گفتن از بهر آنکه قلم همچو زبان است بلکه عظیم‌تر که نوشته بماند و گفته نماند
آما پای بخیه دار لیزا آنکه بخانه ظالمی روی یا از بس نامحرمی فراشوی یا بهیچ کاری ناشایست
فراشوی و بخانه سلطان و وزیر و عامل ظالم شدن معصیت است الا بضرورت که مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم میگوید که هر که توانگری را تواضع کند برای توانگری او دو بهره از دین
وی بشود و معلوم است که چون توانگر ظالم باشد بتر باشد که تواضع توانگر بدتر از تواضع ظالم است
اینت نگهداشت اندامها فصل بدانکه حرکت و سکون تو باندامهای تست هیچ یک در معصیت
بکار مدار و پیوسته بطاعتها مشغول میباش بدانکه اگر تقصیر کنی رنج و وبال با تو گردد و اگر
در طاعت و شکر بکار بری و باشی راحت و فایده آن با تو آید و خدایتعالی از تو و عمل تو بی‌نیاز است
و زنهار تا خویشتن را عشوه ندهی و گوئی خدایتعالی رحیم است و کریم و گناهان بندگان
بیامرزد و این سخن حق است و شیرین و لیکن در زیر وی زهر قاتل تعبیه دارد و گوینده
این را لقب احمق است از حضرت نبوت که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفته است که زیرک آنست
که حساب خویش کند و کار چنان کند که پس از مرگ وی را سود دارد و احمق آن باشد که هر چه خواهد
میکند و آنگاه بر خدایتعالی تحکم میکند و آرزو میخواهد با مرزش و بدانکه این سخن که
خدایتعالی کریم و رحیم است همچنان باشد که کسی خواهد که فقیه شود و هیچ جهد نکند و با موختن
علم مشغول نشود و گوید خدایتعالی کریم است باشد که مرا همه علم بنا کند بی آموختن چنانکه
دل پیغمبر را علیه الصلوة والسلام و کسی که توانگری خواهد و از تجارت و حرفت و کسب کردن
دست بدارد و گوید که خدایتعالی کریم است باشد که بی رنج گنجی بمن نماید اگر تو این سخن را
از گروهی بشنوی ایشان را احمق دانی و بر ایشان خندی و اگر چه از کرم و قدرت خدایتعالی

میگویند و راست میگویند همچنین بزرگان دین بر تو خنده میچون امرزش و رحمت چشم داری

بی جهد و کردار نیک خدایتعالی میگوید وَاَنْ لَیْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰی

بیکس نبود مگر آنچه بکارد و میگوید حقتعالی جَزَآءً بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ جزا از قصه

کردار شما خواهد بود و میگوید اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِیْ نَعِیْمٍ وَّاِنَّ الْفُجَّارَ لَفِیْ جَحِیْمٍ

نیکو کاران در بهشت آیند و بدکرداران در دوزخ و چون از جهد نخویش دست بر نمیدارید

در طلب سیم و زر و در طلب علم و در طلب سعادت آخرت نیز دست مدار و زاد آخرت

برگیر که سفر دراز است و عقبه بلند و غره مشو و خویشتن را عشوه مده که چون پشیمان شوی

سود ندارد و معنی کرم و رحمت خدایتعالی آنست که مملکت آخرت و سعادت ابد بدهد

برنجی اندک که روزی چند بکشی پس آن کن که بزرگان و عاقلان کرده اند که راه احتیاط

و حزم پیش گرفتند بخلاف ابلهان غافل که غره شدند و خویشتن را عشوه دادند تا هلاک

شدند و کاشکی هر که نماز و روزه و صدقه و جهد و تقوی بجای آورد با اینهمه نجات یابد

که این همه بکار آورده را خطرها در راه است چنانکه معلوم است که هر که بکارد ندرود و کاشکی

آنکه زمین نرم کند و آب دهد و تخم بپراکند و بر برگیرد که با اینهمه خطرها و آفتها در راه است

با آن کار آخرت نیز همچنین میدان * پیدا کردن معصیت دل * بدانکه اندامها را از

معصیت کردن چنانکه گفتیم نگاه نتوانی داشتن بیشتر حال از نجاست و پلیدی صفات

نکوهیده پاک نکنی که اصل دلست و امیر تن وی است اگر وی پاک و شایسته بود در اندامها

جز پاکی و شایستگی نرود و اگر پلید بود و بصفات ناپسندیده آلوده بود از وی بجز پلیدی

نتراود که از کوزه آن بیرون آید که در وی بود و صفات نکوهیده بسیار است چون شره

طعام و شره نگاه و شره سخن بیهوده و غیبت و مانند آن اگر ازین همه پاک شده باشد
این صفت که بیشتر پارسایان از آن خلاص نیابند و تا دل از آن پاک نکند پارسائی اصل
ندارد و آن حسد است و ریا و عجب رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفته است سه چیز هلاک
کننده مردمست بخیلی که چنان قوت دارد که حکم وی بر بخیل روان بود و هوای دل که
بنده از پی آن فرا شود و عجب یعنی پندار نیکو بخویشتن اما حسد شاخیست از بخیلی که بخیل
آن بود که آنچه در دست وی است از دیگران دریغ دارد و حسود آنکه نعمتی که در خزانه خدا
ست تبارک و تعالی از بندگان دریغ دارد و بخیلی وی عظیم تر و زشت تر باشد و
حسود آن بود که ویرا دشوار بود که خدای تعالی از خزانه قدرت خود بنده را نعمتی دهد
[illegible] یا علم یا جاه و قبول در دل خلق یا چیزی دیگر یا خواهان آن باشد که آن نعمت را
حق سبحانه و تعالی برین بنده زوال آرد اگر چه بوی نخواهد رسید و این نهایت پلیدی
باطن بود و ازین گفت رسول صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم که حسد طاعتهای بنده را
چنان خورد که آتش هیزم را و حسود همیشه در عذاب بود و کس در وی رحمت نکند که دنیا
هرگز خالی نباشد از دوستان و آشنایان که خدای بر ایشان نعمتی باشد بمال یا جاه
یا علم و زرع و وی پیوسته در عذاب اندوه باشد و عذاب آخرت عظیم تر بلکه بنده
بحقیقت ایمان نرسد تا آنگاه که خلق را همان خواهد که خویشتن را و به همه مسلمانان انباز باشد
در شادی و اندوه ایشان که مسلمانان همچون یک بنا اند که یکدیگر را نگاه میدارند و چون
یک تن که اگر اندک اندامی درد مند شود همه تن آگاهی یابد چون دل خویش بدین صفت نیابی
فرض عین تو آنست در راه دین که این صفت حاصل کنی و دل از پلیدی پاک کنی اما ریا شرک نهانست

قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم الحسد یأکل الحسنات کما تأکل النار الحطب

قال النبی صلی الله علیه وسلم کاد الحسد ان یغلب القدر

دریغ ... از ...

و بیشتر خلق آنرا نشناسند از پوشیدگی و معنی ریا آن بود که خواهی که بسبب طاعت و علم در دل
منزلتی باشد در دل مردمان و جاهی و قبولی و دوستی جاه چون غالب شد بدان جای رسد
که بسیار رسائی جاه طلب کند و بیشتر خلق اگر انصاف دهند دانند که بیشتر کارها که میکنند از
علم و عبادت برای روی و ریای مردمان میکنند و نشان این ریا آن باشد که چون عبادتی کند
بگوید که من چنین کرده ام اگر نگوید چون مردمان بشنوند شاد گردد و اگر شاد نشود و این سخت
عزیز بود پس اگر چنان بود که در حق وی تقصیری کنند و حرمت وی نگاه ندارند و با وی
در معاملت مسامحت نکنند و ویرا برپای نخیزند و جای بوی ندهند در خاطر خود خشم بیند
و اگر خشم نه بیند تعجبی بیند که اگر در سر این عبادت نکرده بودی تعجب نکردی پس گوئی
منتی از عبادت خویش بر مردمان نهاده است و آنرا جزا میجوید و این اخلاص را باطل کند
که از دیگری جزای عمل خویش چشم دارد و این از آن ریا باشد که در خبر است که رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم فرموده الشِّرْكُ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ یعنی شرک پوشیده تر است
از آواز پای مور که بشب تاریک برود اما عجب و کبر از جمله بیماریهای دل است و بیماری عظیم
است و دشوار علاج و معنی وی آنست که ویرا در دل وی قدری بود و بچشم بزرگ داشت
بخویش نگرد و بچشم خردی بدیگران نگرد و چون این صفت در باطن بجنبد ثمرهٔ وی
بر زبان آن بود که گوید من چنین و من چنانم و بر خویش ثنا میکند یا دوست دارد
که بر وی ثنا میکنند چنانکه ابلیس گفت أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ من از آدم بهترم و ثمرهٔ دیگر وی
آن بود که در مجمع که شود پیشگاه جوید و در راه که رود در پیش دیگران رود و اگر
کسی وی را پند دهد یا بر وی عیبی کند به حق ننگ دارد که قبول کند و اگر وی کسی را پند دهد

بعنف و بزرگ خویشتن گوید و هر که اعتقاد کرد بقطع که وی از کسی دیگر بهترست وی متکبرست
بلکه باید که بداند که بهتر آنست که نزدیک خدای تعالی بهترست و این در آخرت پیدا آید
بلکه باید که هر کرا بیند ویرا بهتر داند اگر کودکی را بینی گوئی که وی هرگز معصیت نکرده است
و من کرده ام بیشک وی از من بهترست و اگر بزرگتری را بینی گوئی که وی خداوند
تعالی را پیش از من عبادت کرده است من چون وی نباشم و اگر عالمی را بینی گوئی که وی
چیزها داند که من ندانم وی بهتر از من است و اگر جاهلی را بینی گوئی که وی معصیت
خدای تعالی بجهل کرده است و من بعلم و حجت عقوبت من بسبب علم عظیمتر باشد و اگر کافری را
بینی گوئی ندانم که خاتمت کار وی چون خواهد بود و بسیار از مسلمانان بچشم حقارت بعمر بن
الخطاب نگریستند در آن وقت که مسلمان نبود و ندانستند که کار عمر بکجا خواهد رسید آخر
پس این کبر از دل تو بیرون نشود تا آنگاه که بحقیقت بدانی که کار خاتمت دارد و آن در غیب است
باشد که آنرا که بهتر میدانند خاتمه وی بدتر باشد و آنرا که بدتر میدانند درجه اولیا ویرا روزی کنند
پس چون بیم خاتمت نفس را از نشستن دل تو غالب شود هیچ عجب و تکبر نماند و اخبار در حسد و کبر و ریا بسیار
هست و ترا از آنجمله یک خبر کفایت است که عبدالله بن مبارک روایت کند از کسیکه وی از معاذ
بن جبل در خلوت یک حدیثی روایت کند که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیده باشد معاذ
بگریست گریستنی که حاضران پنداشتند که مگر خاموش نخواهد شد پس گفت شنیدم از رسول صلی الله
علیه و آله و سلم که مرا گفت یا معاذ ترا چیزی بیاموزم که اگر نگاه داری ترا سود دارد و اگر ضایع کنی
ترا حجت نبود در نزد خدای تعالی بروز قیامت یا معاذ خدای را عزوجل هفت فرشته اند که ایشانرا پیش از آفرینش
است پیش از آفرید آسمانها و هر یک را بدربانی آسمانی موکل کرد چون کرام الکاتبین ایشان عمل بنده

عمل بنده که از بامداد تا شبانگاه کرده شود باسمان برند و نوری از وی میتابد چون باسمان اول رسند بر گردار آن بنده ثنای بسیار گویند آن فرشته که دربان آسمان اول است گوید این عمل بر روی وی باز زنید که من فرشته غیبت ام مرا خدای تعالی فرموده است که عمل کسیکه مردمان را غیبت کرده باشد نگذارم که از تو بر گذرد پس گروه دیگر از کرام الکاتبین عمل بنده دیگر میبرند که غیبت نکرده باشد تا باسمان دویم پس آن فرشته که موکل است باسمان دویم گوید که این عمل بر روی وی باز زنید که مراد وی ازین عمل غرض دنیا بود مرا فرموده اند که عمل وی را راه ندهم که در میان مردمان فخر آورده است پس عمل بنده دیگر که نورے از آن میتابد از صدقه و روزه و نماز باسمان سیوم برند فرشته آسمان سیوم گوید بایستید این عمل بر روی وی باز زنید که من فرشته تکبرم و وی در مجلسها بجای نشستن تکبر کردے مراد او ستوری نیست که عمل وی را راه دهم پس عمل بنده دیگر از ذکر و فکر همچون ستاره درخشان از تسبیح و قرآن و نماز و حج و عمره باسمان چهارم برند آن فرشته گوید بایستید و این عمل بر روی وی باز زنید که من فرشته عجبم نگذارم که عمل وی از من در گذرد که وی هیچ کارے نکردے که عجب در میان نبودے پس عمل بنده دیگر باسمان پنجم برند همچون عروسی که او را جلوه کنند از نیکوئی فرشته آسمان پنجم گوید که این عمل را بر روی باز زنید و بر گردن وی نهید که من فرشته حسدم و وی حسد کردی کسی را که علم آموختی یا عمل کردے یا کار خوب کردے یا کسی نیکوئی کردے زبان دراز بر ایشان دراز کردی من عمل وی را راه ندهم که از من در گذرد پس عمل بنده دیگر بر آسمان ششم برند که در وی نماز و روزه و زکوة و حج و عمره بود آن فرشته گوید که این عمل بر روی وی باز زنید که وے بر هیچکس که وی را بلائے و رنجی رسیدے رحمت نکردے لیکن شادی کردی و من فرشته رحمتم نگذارم که عمل وی از من در گذرد پس عمل بنده دیگر میبرند باسمان هفتم از نماز و روزه و زکوة و جهاد چنانکه بانگ آن

در آسمان هفتم در افتاده باشد و روشنائی آن چون روشنائی آفتاب بود و سه هزار فرشته
در متابعت آن میروند فرشته آسمان هفتم گوید که این عمل بر روی وی باز زنید و قفل بر دل وی
زنید که من باز دارم از خداوند خویش هر عملیکه خالص برای وی نباشد و وی بعمل خویش رضای
خدای را نخواسته است بلکه بزرگی خویش جسته است میان فقها و بانگ و آوازه جسته است در شهرها
مراد و مقصود است خداوند جلشانه که عمل وی را اراده ندهم و هر عمل که خالص خدای را نباشد آن ریا بود
و خدایتعالی عمل مرائی نپذیرد پس عمل بندهٔ دیگر میبرند تا از آسمان هفتم در گذرد از نماز
و روزه و زکوة و حج و عمره و خلق نیکوئی و ذکر خدای و همه ملایک آسمانها بموافقت
با ایشان میروند تا همه حجابها بردارند و بخدایتعالی رسانند و همه گواهی میدهند که این
عمل خالص است خدایتعالی گوید شما رقیب و نگهبانان کردار بندهٔ منید و من مطلع بر دل وی
این عمل برای من نکرده است بر روی باد لعنت من پس فرشتگان گویند لعنت ما و لعنت
آسمانها و هر که در آسمانهاست بر وی لعنت کنند پس معاذ گفت رضی الله عنه من گفتم یا رسول الله
تو رسولی و من معاذ یعنی این چون توانم کردن گفت یا معاذ بمن اقتدا کن اگرچه عمل تو کوتاه است
یا معاذ زبان نگاهدار از برادران خویش و از خوانندگان قرآن باش و گناه خود بر دیگران حواله
مکن و بزرگ خویشتنی مکن با مردمان و نیکو مدان ایشان بر خود و نام مکن و خویشتن را از بهر ایشان
برتر مدار و کار دنیا میان آخرت مشغول مکن و در نشستن تکبر مکن چنانکه از بدخوئی تو حذر کنند
پیش کسی با دیگری راز مگوی و پوستین مردمان مدر که آنگاه سگان دوزخ ترا بدرند در روز
قیامت قال الله تعالی والناشطات نشطا دانی که آنچیست معاذ گفت آنچیست
یا رسول الله گفت سگانند در دوزخ که پوست و گوشت از استخوان باز کنند معاذ گفت

یا رسول الله ازین خصلتها که رهائی یابد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا معاذ این
آسان است بر هر که خدای تعالی آسان کند زبان نگاه دار از آنکه بر مردمان دراز کنی و از
خوانندگان قرآن باش آنگاه روایت کنند که هیچکس از معاذ مشغول تر نبودی بقرآن خواندن
از بیم این حدیث فصل بدانکه این صفات که درین حدیث است از عجب و ریا و کبر
و حسد و غیبت و غیر آن بر هیچکس غالب تر از آن نیست که بر کسی که وی پارسائی کند یا علم
آموزد از برای جاه و قبول خلق پس عامیان ازین صفت رسته تر اند از قرایان و عالمان
و پارسایان پس فریضه ترین بر علما و پارسایان آنست که بطهارت دل مشغول باشند
تا باطن ازین پلیدیها پاک کنند و این صفات همه شاخهای یک اصل است و آن دوستی
دنیا است و ازین گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که دوستی دنیا سر همه خطاها
آفت دنیا اینست با اینهمه دنیا کشت زار آخرت است که زاد آخرت از دنیا بر توان گرفت
لیکن هر که از دنیا بقدر حاجت قناعت کند تا زاد آخرت بر گیرد دنیا کشت زار آخرت
ویست و هر که از دنیا تنعم جوید هلاک گاه ویست والله اعلم فصل اینمقدار که گفته آمد
از علم و تقوی اول زاد آخرتست و بدایة هدایتست خویشتن را درین بیازمای آنگاه آنچه در
کتاب کیمیای سعادتست و در کتاب احیای علوم الدین حاصل کن تا سر و باطن تقوی
بشناسی چون باطن بتقوی آباد کردی و از صفات ناپسندیده پاک کردی امید دار
که حجاب برخیزد میان دل تو و میان ملکوت آسمان و حضرت الهیت تا رازهای ملکوت
ترا آشکارا شدن گیرد و علمها بر دل تو گشاده شود که این علمهای رسمی در آن حقیر و
مختصر نماید پس آنگاه بدانی که حقیقت کارها از علمهای رسمی چون نقل و قیل و جدل مشغول

سلوک کنی تا چشم سر تو از حقیقت کار دین نابینا شود و طلب دنیا بر تو غالب شود و آنگاه از دنیا آنچه
بجوئی ترا مسلم نشود و طلب دنیا بر تو غالب شود و آخرت باقی از تو فوت شود و در خسر الدنیا
والآخرة باشی هر که بدین دنیا جوید از هر دو بیفتد و هر که از دنیا برای دین دست بدارد هر دو
بوی دهند آنیست بدایهٔ راه و زاد آخرت در معاملتی که ترا با حقتعالی است اکنون آداب صحبت با
خالق و خلق بگوئیم **پیدا کردن آداب صحبت با خالق و مخلوق** بدانکه آداب صحبت با مازا آنکه
لازم تو اند آموختن مهم است و آنکه همیشه با تست در سفر و حضر و خواب و بیداری و مرگی
و زندگی خداوند آفریدگار تست هرگاه که وی را یاد کنی وی با تست که گفته است انا جلیس
من ذکرنی من همنشین کسی ام که مرا یاد کند و هر که دل تو شکسته شود بسبب تقصیر تو در حق وی
او نزد تست که انا عند المنکسرة قلوبهم من اجلی هر که وی را بشناختی چنانکه حق
شناخت است جز وی هیچ یار و همراه نداشتی و پشت در همه خلق گذاشتی اگر در همه اوقات
نتوانی که با وی باشی جهد کن تا در شب و روز یکساعت بخلوت با وی بنشینی و با وی مناجات کنی و
باید که ادب خلوت با خدایتعالی بشناسی و آداب خلوت با خدایتعالی آنست که نیکو نشینی چنانکه
در تشهد نشینی و چشم در پیش داری و زبان خاموش باشی و بدل با حقتعالی حاضر باشی و گذاری
که هیچ چیز جز وی در دل تو نگذرد و اندامها ساکن داری و ملازم فرمان باشی بهمه اوقات
و در هر چه پیش آیدت بلکه بر تقدیر وی اعتراض نکنی و بقضای وی راضی باشی و کار حقتعالی را
بر همه کارها فرا پیش داری و از خلق امید ببری و تکیه بر فضل وی کنی و توکل بر وی کنی بدانکه
هر چه در حق تو تقدیر کند خیر تو در آن باشد و همیشه از شرم تقصیر خود و از هیبت جلال وی
شکسته و گرفته دل باشی این احوال باید که پیوسته ملازم تو باشد در ظاهر و باطن که این آداب صحبت

۱ [illegible]

۲ [illegible]

ست با آنکه هیبت یابست و از توحید اهیت و دیگران باشند که از توحید اشوند **آداب عالم**
آنست اگر از اهل علم باشد ادب او آنکه فراخ حوصله و بردبار باشد و نیکوخوی نشسته
باشد با وقار و حرمت و آهستگی بود و پیوسته سر در پیش افکنده باشد بر سبیل تکبر نکند بر
سبیل هیبت و حرمت و بر هیچ کس از خلق تکبر نکند مگر بر ظالمان تا ایشان را از ظلم ایشان را در چشم
خوار کند و در مجامع صدر نجوید که آن تکبر بود و هزل و بازی عادت نکند که هیبت وی از
دلها بشود و با شاگردان رفق کند و کسی اگر از وی سوالی بکند زجر نکند و اگر در سوال وی خللی
باشد آنرا با صلاح آورد و با وی خشم نکند و اگر چیزی نداند ننگ ندارد از آنکه گوید ندانم و اگر
کسی خطائی با او گوید بحجت قبول کند و عیب ندارد و از گفت خویش باز گردد و شاگرد را منع کند از
علمیکه او را زیان دارد و اول وی را بعلم سودمند مشغول کند و آن فرض عین است فرض کفایت
و فرض عین علم تقوی است که ظاهر و باطن وی را از ناشایست پاک کند و بنور ما بها آراسته بکند و وی را
از دنیا با آخرت خواند و از حرص نهی کند و باید که هر چه فرماید نخست بدان کار کند و اگر نه گفتار
وی را اثر نکند **آداب متعلم** ادب متعلم با استاد آن بود که سلام ابتدا کند و در پیش وی
سخن کمتر گوید و خود سخن نگوید و مسئله نپرسد تا اول دستوری نخواهد و چون جواب دهد اعتراض
نکند و نگوید که فلان کس خلاف این گفته است و نگوید که خلاف این صواب تر است و در پیش وی با
هیچ کس راز نگوید و چشم پیش دارد و اگر سخن بگوید چشم بروی میدارد و از هر جانب ننگرد
لیکن بحرمت بنشیند چنانکه در نماز نشیند و چون استاد در ملال گرفت پرسیدن و خواندن
در باقی کند و چون بر پای خاست سخن قطع کند و با وی هم بر پای خیزد و در راه سوال نکند
تا بخانه رسد و اگر از وی چیزی بیند که وی را آنکو نماید اعتقاد بد نکند و بداند که وی بهتر داند

و آنرا نزدیک شدن وجهی باشد که علم شاگرد بدان نرسد و آن از قصه خضر و موسی صلوات الله
علیهما یاد کند که سوراخ کردن کشتی موسی علیه السلام منکر نمود لیکن از آنجا که علم خضر بود
منکر نبود پس هرچه از بزرگان بیند باید که بجان دل نهد **آداب فرزند با پدر و مادر**
آنست که هرچه گویند نیکو بشنود و با ایشان بهم بر پای خیزد و در پیش ایشان نرود و هرچه فرمایند که معصیت
نباشد بجای آورد و آواز از ایشان بلندتر ندارد و چون او را آواز دهند زود بدی لبیک گوید و در خوشنودی
ایشان حریص باشد و خویشتن را در پیش ایشان افکنده دارد و یاد کند که اسیری بود در گهواره که ایشان
نوازش بپروردند و شبها بیداری بردند تا او بدین روز رسید و بر ایشان منت ننهد
و ترشی نکند و نیز در روی ایشان ننگرد و پیشانی فراهم نکند و بی دستوری ایشان سفر نکند :
فصل بدانکه مردمان که بیرون این قوم اند در حق تو سه گروه اند دوستان و آشنایان
و کسیکه نه آشنا بود نه دوست و از عامه مردمان باشد **آداب صحبت با مردمان**
مجهول پراگنده آنست که در حدیث ایشان خویشتن را در غفلتی دانچه در زبان
ایشان رود گوش نداری و حکایت نکنی و خویشتن را از سخنهای ناهموار ایشان غافل سازی
و جهد کنی تا بدیشان محتاج نشوی و ایشان را کم بینی و اگر از ایشان ناشایستی بینی یا شنوی
نصیحت کنی بلطف اگر امید قبول بینی اما **آداب صحبت برادران و دوستان**
باید که با کسی برادری و دوستی نکنی تا شرط دوستی در وی نه بینی که رسول صلی الله علیه
و آله و سلم میفرماید که هر کس بر دین دوست خویش بود و گوش داری تا دوستی با که میکنی
که چون دوستی خواهی گرفت باید که در وی پنج خصلت موجود باشد اول عقل که در صحبت احمق
هیچ خیر نبود و عاقبت وحشت و قطیعت بود و نیکوتر احوال احمق آن بود که خواهد نیکویی

بتو رساند کار کند که ترا زیان دارد و وی نداند بلکه گفته اند که دشمن عاقل به از دوست احمق
دوم باید که نیکو خوی باشد که با بدخو صحبت دشوار بود و بسر نشود و بدخوی آن بود
که در وقت حرص و غضب با خویشتن بر نیاید و چنین گفته اند که دوستی با کسی کن که بوقت نشستن آسایش
تو بود و بوقت کار افتادن شحنهٔ تو بود و بوقت حاجت خزانهٔ تو بود و صحبت با کسی کن که اگر
دست فرا کاری کنی یاوری کند و گر از تو نیکوئی بیند بر دل نویسد و اگر زشتی بیند بپوشاند
و صحبت با کسی کن که اگر سخن گوئی ترا راست گوی دارد و اگر کاری پیش آید ترا امیر خود سازد
و اگر رنجی پیش آید خویشتن را سپر تو سازد و اگر راحتی پیش آید بر تو ایثار کند و علی مرتضی رضی
الله عنه میگوید برادر حقیقی آن بود که در همه کارها با تو بود و رنج خویش برای منفعت تو
اختیار کند و اگر ترا کاری افتد باک ندارد که کار خویش بشولیده کند تا کار تو راست شود
سیم خصلت صلاح است با هیچ مفسد و فاسق دوستی نباید گرفت که هر که از خدایتعالی نترسد از شر وی
ایمن نتوان بود که چون غرض وی بگردد دیگر گردد و هر که از خدایتعالی بترسد بر هیچ کبیره اصرار
نکند بلکه دیدن معصیت زبان کار بود اگرچه بدل بر آن انکار کند که چون معصیت بسیار بیند آن
رنگ آن معصیت از دل بیفتد و گردن آن معصیت بر تو آسان شود و از این سبب است که غیبت بر دل ما
آسان تر از جامهٔ دیبا و انگشتری زرین پوشیدن است با آنکه غیبت عظیم تر است لیکن از بسکه شنیده اند
و دیده اند بر دل ایشان آسان شده است چهارم آنکه بر دنیا حریص نباشد که صحبت با کسیکه دنیا
دوست بود زهر قاتل است هر که با زاهدان نشیند دنیا بر دل وی سرد شود و چون با اهل دنیا
نشیند دنیا بر دل وی شیرین شود و طبع آدمی مانندگی جستن است با دیگران و گفته اند دو اسپ
را بر یک آخر بندی اگر همرنگ نشوند همخوی شوند و طبع و خوی از یار بسیار همچنان شود که

انس بچیزی که با انس نشود نیک بود و پنجم خصلت آنکه راست گوی بود که صحبت دروغ گوی را هیچ راحت نبود

که بر هر چه گوید اعتماد نباشد **فصل** بدانکه این جمله خصلتها در یک تن کمتر جمع شود و اگر این همه

شرط کنی هیچ دوست نیابی اگر زندگانی تنها کنی یا با کسی دوستی بقدر خصلتی کنی و دوست

سه است یکی دوست آخرت باید که در وی هیچ چیز نگاه نداری مگر دین و ورع دیگر برای دنیا

در وی حسن خلق نیکو نگاه باید داشت سیم برای انس و روزگار گذاشتن با وی تا دل نگیرد و در وی

آن نگاه باید داشتن که از شر وی سلامت یابی و گفته‌اند مردم سه است یکی همچون غذاست

که از وی چاره نیست و یکی همچون داروست که گاه گاه بوی حاجت افتد و یکی همچون علت است

که هیچ کار نیاید لکن چون کار افتد با وی صبر باید کردن و مدارا تا وا گذارد و صحبت وی نیز

از فایده خالی نیست مرد عاقل را که هرچه بدی بیند از وی خود از آن حذر میکند که نیکبخت آن بود که پند

از دیگران گیرد و مومن آینه مومن بود یعنی نیک و بد خویش از دیگران بداند و عیسی صلوات الله علیه را گفتند

ترا ادب که آموخت گفت هیچکس لیکن هرچه مرا بد نمود از دیگران از آن دور بودم و بتحقیق اگر مردمان

چیزیکه از دیگران بد دانند دوست ندارند ادب ایشان تمام تر باشد و السلام **باب** پیدا کردن

حق صحبت خلق بدانکه چون با کسی صحبت افتاد بدان سبب حقی واجب شد رسول صلی

الله علیه و سلم میگوید مثل دو دوست همچون دو دست است که یکدیگر را میشویند و رسول صلی الله

علیه و آله و اصحابه و سلم در بیشه شد و دو مسواک باز کرد یکی راست و یکی کج یکی از صحابه با وی

بود راست بوی داد و کج خویشتن باز گرفت آن یار گفت یا رسول الله این راست تو اولی تر

بود که بهتر بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هیچکس یکساعت با کسی صحبت نکند الا آنکه وی را

سوال کنند از حق آن صحبت که بجای آورد یا ضایع گذاشت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت

هیچ دو تن با یکدیگر صحبت نکنند که نه دوست‌ترین ایشان نزد خدای تعالی رفیق‌ترین ایشان بود
به یار خویش پس آداب صحبت بباید آموخت و اول آن است که مال خویش از دوست و برادر دریغ
نداری اگر اصل مال دریغ داری باری آن مقدار که حاجت وی بود دریغ نداری و چون دوست را
به معاونتی و مددی حاجت افتد معاونت وی کنی پیش آنکه وی را به زبان فرا باید خواست و باید که
راز وی نگاه داری و با هیچ کس نگویی و عیب وی بپوشانی و هرچه در حق وی شنوی از زشتی
با او نگویی تا از این رنجور نشود و هرچه از نیکی شنوی بگویی تا شاد شود و چون سخن گوید به همه دل
فرا شنوی و گوش داری و بر سخن وی عیب نگویی و اعتراض نکنی و چون بخوانی به نام نیکوتر بخوانی و
بدان خطاب خوانی که وی دوست‌تر دارد و آنچه از خصال وی نیکوتر بود در روی بر وی ثنا گویی
و چون از وی نیکویی بینی شکر گویی و بیکار وی بکوشی لیکن وی از دیگران بخواهی و در غیبت وی
چون کسی سخن وی گوید بجای آنکه بیکار خویش کوشی و چون نصیحت حاجت آید به تعریض و لطف
گویی و اگر از وی خطائی و تقصیری باشد نادیده و ناشنیده داری و عتاب نکنی لیکن عفو
کنی و در نماز وی را دعای خیر کنی در حیات وی و چون بمیرد اهل او را نیکو داری و تا توانی
هیچ بار خویش بر وی ننهی و همه بارهای وی بکشی و به شادی وی شاد باشی و اظهار کنی و با غم
وی اندوهگین باشی و چون فرا وی رسی به سلام ابتدا کنی و وی را تعظیم کنی و جای نیکوتر
تسلیم کنی و چون برخیزد با وی بر پای برخیزی و در پی وی روی و خویشتن را در میان
حدیث وی در نیفکنی و در جمله زندگانی با وی چنان کنی که خواهی که دیگران با تو زندگانی
کنند و هر که برادر و دوست خویش را آن نپسندد که خویشتن را آن دوستی وی نفاق بود و در
دنیا و آخرت بر وی وبال باشد این است آداب با دوستان و برادران اما آداب با آشنایان

دوستنما که دوست نباشند ازایشان حذر باید کرد که بیشتر شر ازایشان رسد که هرکه دوست
بود خیر تو خواهد و هرکه ترا نداند باتو کاری ندارد اما رنج ازایشان آن باشد که بزبان دوستی نماید
و بدل مخالف باشد لیکن چون با ایشان مبتلا شده شود در محله یا در مسجدی یا در مدرسه یا در بازار
ادب زندگانی با ایشان آن باشد که هیچ کس را بچشم خود ننگری که باشد که با خدا تعالی ورا
قرب باشد و نزد خدا تعالی از تو بهتر باشد بزرگی گفته است خدا تعالی سه چیز در سه چیز
پنهان کرده است سخط[1] خویش در معصیتها پنهان کرده است پس هیچ صغیره را خرد مدار که باشد سخط
خدا تعالی در آن باشد و خوشنودی خود در طاعتها پنهان کرده است هیچ طاعت را خرد
مدار باشد که رضای وی در آن باشد و دوستی صاحب ولایت خود را در بندگان خود پنهان
کرده است هیچ بنده را حقیر مدار باشد که وی از اولیا[2] باشد و تو ندانی و این سه قاعده
سه اصل بزرگ است همیشه در پیش دل باید داشت و هیچ کس را بسبب دنیا بزرگ نباید داشت
که دنیا نزد خدا تعالی بس حقیر است هرکه وی را بزرگ دارد و نزد خدا تعالی حقیر باشد و دین
خویش را فدای دنیای خلق مکن که هیچ کس احمق تر ازان نبود که آخرت خویش بدنیای دیگری
بفروشد و با آنکه خشم خدا تعالی وی را حاصل آید در چشم مردمان نیز حقیر باشد و ازان طمع
کرده باشد محروم ماند که هرکه برای خوشنودی خلق خشم خدا تعالی اختیار کند خدا تعالی
نیز بر وی خلق را خشمگین گرداند و هرکه برای رضای خدا تعالی از خشم خلق باک ندارد خدا تعالی
از وی خوشنود باشد و خلق را از وی خوشنود کند و اگر کسی با تو دشمنی کند با وی
بخصومت مشغول مشو که عمر در سر آن شود و در رنج خصومت دراز شود و دین در میانه تباه شود
و غره مشو بدوستی ظاهری که فرا نمایند و نیز ایشان که بزبان گویند که آن همه بی اصل بود و اگر

[1] سخط بالفتح خشم گرفتن و ناخوشنودی ... و غضب
[2] اولیا بالفتح دوستان و نزدیکان و نایب ... نزدیکان حق تعالی ... اللغات

حقیقت آن طلب کنی از صد یکی نیابی و طمع مدار که در سر با تو همچنان باشد که آشکارا و بس عجب مدار
گر در غیبت زبان بتو دراز کنند که اگر تو انصاف بدهی خویشتن را نیز در حق دیگران همچنان بینی بلکه
سخن تو در پیش دوستان و خویشاوندان بلکه در پیش پدر و مادر همچنان بود که در غیبت ایشان و طمع
از مال و جاه و معونت خلق بریده دار که ثمرهٔ طمع جز رنج نباشد و طامع خوار و حقیر باشد و هر که
طمع از خلق برید در چشم ایشان عزیز بود و نزدیک خدای تعالی پسندیده بود و هر که حاجت تو روا کند
شکر کن و اگر تقصیر کند شکایت مکن و عذر وی در خویشتن بخواه چون مؤمن باش که عذرجوی باشد
چون منافق مباش که عیب‌جوی بود و هیچ کس را نصیحت مکن تا آنگاه که اثر قبول در وی نبینی
که اگر چنان نبود نصیحت نشنود و دشمن تو شود و اگر در مسئله خطا کنند و دانی که از تو فایده
نخواهند گرفت میاموز که از تو فایده نگیرند و دشمنی تو برخیزد مگر چیزی که بمعصیت تعلق دارد
و ایشان نمیدانند آنگاه بلطف با ایشان بگوی که این نشاید و چون از خلق آسوده باشی
شکر کن خدای را عز و جل که ایشان را مسخر تو کرد و شر ایشان از تو دفع کرد و اگر رنجی بتو رسد
از ایشان کار ایشان با خدای تعالی گذار و بمکافات مشغول مشو و بگوی چرا حق من نشناختی
و مرا بزرگ نداشتی و من چنین و چنینم در فضل و نسب که خویشتن ستودن نشان حماقت است و هر که
احمق‌تر بود خویشتن بیشتر ستاید و خود را بزرگتر بیند و حق خویش بر مردمان واجب‌تر شناسد
و بدانکه حقتعالی کسی را که برنجانیدن تو بدان مسلط کند که تو گناهی کرده که بدان مستوجب عقوبت
باشی تا آن رنج کفارت گناه تو کند و تا در میان مردمان باشی هر چه حق گویند بشنو و هر چه
باطل گویند خود را کر ساز و بر نیکویی که از ایشان دانی زبان بدان گویا دار و بر بدی که دانی
زبان از آن گنگ کن که هر که چنین نکند در میان خلق سلامت نیابد و سلامت آنکس یابد که انصاف

بدید والانصاف بخواندگی را از مشایخ مریدی پرسید که مرا نشانی ده ازین مریدان تو بکسی که صحبت را
بشاید گفت اگر کسی میجوئی که بار تو کشد این دشوار بود و اگر کسی میجوئی که تو بار وی بکشی همگنان
بشایند فصل یکی از حکما وصیت کرده است بیاموخته شاگرد خود را که چون صحبت کنی
با دوست و دشمن آبرو گشاده دار و مراعات کن بجای که خویشتن را خوار داری لیکن با وقار باش
بی تکبر و فروتن باش بی مذلت و در همه کارها میانه باش بجای که مبالغه کنی تا از حد بشود و بجای که
تقصیر کنی تا بحد نرسد و چون راه روی بخویشتن فرو منگر و از آن سو و ازین سو منگر و بهر جای که
جماعتی از مردم بینی با ایشان مایست و چون بنشینی ساکن بنشین و بر سر دو پای منشین
و انگشتهای دست باهم مگذار و با محاسن بازی مکن بدست و با انگشترین همچنین و در پیش مردمان
انگشت در بینی مکن و دندان خلال مکن و آب دهان مینداز و در راندن مگس از خویشتن بسیار
دست مجنبان و بر روی مردمان آسا بر مکش و سخن آهسته گوی و به ترتیب بشنو اگرچند
و سخن نیک نیکو بشنو و تعجب باندازه اظهار کن دیگر باره باز گفتن سخن مخواه و از سخنی که
از آن خنده آید حذر کن و ثنای خویش و فرزندان خویش مکن و شعر و تصنیف که تو کرده باشی
و گفته باشی فخر مکن و چون زنان خویشتن میارای و چون بندگان خویشتن خاک آلوده مدار و هر
حاجت که از کسی خواهی الحاح بسیار مکن و هیچ کس را بر ظلم و معصیت دلیر مکن و مقدار مال خویش با هیچ کس مگوی
نه نیز با اهل و فرزند که اگر اندک بود در چشم ایشان حقیر شوی و اگر بسیار بود هرگز بخوشنودی
ایشان نرسی و با ایشان بهیبت زندگانی کن بی عنف و رفق کن بی ضعف و مذلت
و با بنده و شاگرد هزل مگوی و مزاح مکن که در چشم ایشان حقیر شوی و چون با کسی خصومت کنی
آهسته باش و زبان نگهدار و تیز و درمرو و سخن بحجت گوی و بزانو در منشین و تا خشمت فرو نشیند

در سخن میا و اگر سلطان ترا از دیگری دارد غره مشو از وی بر حذر باش و اعتماد مکن و مال [illegible]
از خود عزیزتر مدار و از دوست روز عافیت حذر کن تا مال و حشمت داری با تو دوست [illegible]
و بروز رنج از تو برگردد والله اعلم **فصل** اینمقدار که گفته آمد درین کتاب زاد آخرت را
بشاید که جامع است شرح طاعات و معاصی را و شرط صحبت و معاملت با خالق و خلق هر که این
بجای آورد و ازین فارغ شود و زیادتی خواهد که بداند از کتاب کیمیا طلب کند و اگر زیادت
ازان خواهد از کتاب احیای علوم الدین طلب کند که ثمرهٔ عبادت بر قدر معرفت و علم باشد
و عالم بی علم دستخوش شیطان بود و اگر اندک علم بود و بیش از آنکه میکند ندانند رنج وی بسیار
بود و ثواب اندک همچون مزدوری که همه روز بیل زند تا و گل کشد تا درمی بوی دهند و بیل
عالم چون مهندس بود که بیکساعت خطی چند بر جای کشد ده دینار بوی دهند هر چند علم و معرفت
بیش میشود رنج کمتر و ثواب بیش میشود پس اصل کار در شناختن زاد آخرت علم است و
حاصل باید که این جهان را رباطی دانی و خود را مسافری شناسی و درین رباط
از بهر آن آمده تا تعجیل توشه برگیری که راه دراز در پیش است باید که برین رباط چندان حران نشوی
که از مقصود سفر باز مانی و همراهان را فراموش کنی و هر حالی از غم و شادی که بتو رسد بگوئی
اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ بدل نه بزبان و درستی این آیه از خود طلب کنی که چون
بدانی که بازگشت تو بپادشاه خواهد بود چنان باشی که چون بحضرت آن پادشاه رسی از وی
شرم داری و این کتاب نموداریست از ظاهر علم تقوی و تمامی این علم اندران دو کتاب دیگر
[illegible] باید جست وَبِاللّٰهِ عِصْمَتُ وَالتَّوْفِیْقُ اللّٰهُ تَعَالٰی یُوَفِّقْنَا اِیَّاکُمْ
[illegible] وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدِ الْمُصْطَفٰی وَعَلٰی اٰلِهٖ اَجْمَعِیْنَ

وسلم تسلیما کثیرا کثیرا کثیرا ۵ تمت ١٢٧٦

الحمد لله علی احسانه که این کتاب برکت نصاب پیش ازین در سنه ١٢٦٠ هجری معرا از غالب طبع زر انداز رونق اشتهار یافته بود اما چون هنوز مشتاقانش از دایره شوق شمس و تب و تاب تشنگان وادی تمنایش ناسیراب بودند لهذا بار دیگر اول بقدر امکان خود تصحیح متنش نمودم پس از ان معنی آیات کلام الله و ترجمهٔ ادعیهٔ ماثوره و معانی لغات دقیقه و فواید بسیار از کتب معتمد معروفه بر آن افزودم بعون یزدانی بتاریخ شانزدهم ذیقعده سنه ١٢٧٦ هجری مطبوع گردید و علم اشتهارش بار دیگر سر باوج آسمان کشید امیدم از خدای ذوالمنن آنکه سعی این بی بضاعت مشکور گرداند و حسن صورت و سیرت این شاهد رعنا منظور قبول نظارگیان سازد

بعضی از احوال مصنف رحمة الله علیه

حجة الاسلام محمد بن محمد الغزالی الطوسی رحمة الله علیه کنیت وی ابو حامد است و لقب وی زین الدین انتساب وی در تصوف بشیخ ابو علی فارمدیست وی گفته لقد سمعت الشیخ ابا علی الفارمدی قدس الله تعالی روحه عن شیخه ابی القاسم الکرکانی قدس الله تعالی روحه انه قال ان الاسماء التسعة و التسعین تصیر اوصافا للعبد السالک و هو بعید فی السلوک غیر واصل و وی در اوایل حال در طوس و نیشاپور بتحصیل علوم و تکمیل آن اشتغال نمود و بعد از ان با نظام الملک ملاقات کرد و قبول تمام یافت و با جماعتی از افاضل که در صحبت نظام الملک بودند در مجالس متعدد مناظره و مجادله کرد و بر ایشان غالب شد بعد از ان تدریس مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد را بوی تفویض کردند در سنه اربع و ثمانین و اربعمائة ٤٨٤ به بغداد رفت همه اهل عراق شیفته و فریفتهٔ وی شدند قدری بلند و منزلت ارجمند یافت بعد از ان همه را باختیار ترک کرد و طریق زهد و انقطاع پیش گرفت و قصد حج کرد

در سنه ثمان و ثمانین و اربعمائة حج گذارده بشام مراجعت نموده مدتی آنجا بود و از آنجا به بیت المقدس رفت و از آنجا بمصر و مدتی به اسکندریه

بود و از آن بشام مراجعت کرد و آن قدر که خواست آنجا بود و بعد از آن بوطن بازگشت و بحال خود مشغول شد و از خلق عزلت گزید و کتب تصنیف

کرد چون کتاب احیای علوم و جواهر القرآن و تفسیر یاقوت التأویل چهل مجلد و مشکات الانوار و کتب مشهوره و بعد از این همه بنیشاپور عود کرد

و در نظامیه نیشابور درس گفت و بعد از چندگاه ترک گرفت و بوطن بازگشت و بنای صوفیه خانقاهی کرد و از برای طلبه علم

بنای مدرسه نهاد و اوقات خود را بر وظایف خیر روزی کرد از ختم قرآن و صحبت ارباب قلوب و تدریس علوم تا از زمان که بجوار

رحمت حق پیوست در رابع عشر جمادی الآخر سنه خمس و خمس مائة یکی از اکابر علما گفته است که روزی در [illegible] دیدم که

بمسجد حرام در آمدم و چیزی از وجد و احوال فقرا مرا فرو گرفته بود و خواستم که بنشینم و بنشستم تا بیاسایم که ساعتی [illegible]

بجماعت خانه بعضی از رباطها که در حرم است در آمدم و بر پهلوی راست در برابر خانه بخفتم و جهت محافظت [illegible]

ساختم تا مرا خواب نگیرد و طهارت من منتقض نشود ناگاه یکی از اهل بدعت که بآن مشهور بود در آمد و مصلا در آن جماعت خانه

بینداخت و از جیب خود لوحی بیرون آورد گمان میبردم که از سنگ بود و در آنجا چیزها نوشته بود و آنرا ببوسید و نماز بگزارد

و روی خود را از بر دو جانب بر آنجا مالید و تضرع بسیار کرد بعد از آن سر خود را بالا کرد و آنرا ببوسید و بر چشمهای خود

مالید و باز آنرا ببوسید و در جیب نهاد چون من آنرا دیدم مرا از آن کراهیت بسیار شد با خود گفتم چه بودی

که رسول صلی الله علیه و سلم زنده بودی تا این مبتدع را جزا دادی از شناعت آنچه میکند و باین تفکر خواب را

از خود دور میکردم تا طهارت من فاسد نگردد ناگاه از حس غایب شدم و در میان خواب و بیداری این چنین [illegible]

که عرصه ایست بسیار گشاده و مردم بسیار ایستاده اند و در دست هر یکی کتابیست مجلد و همه پیش شخصی در آمدند

از حال ایشان سوال کردم گفتند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اینجا نشسته است و اینها اصحاب مذاهب اند

میخواهند که عقاید و مذاهب از کتب خود بر رسول صلی الله علیه و سلم خوانند و تصحیح مذاهب و عقاید خود

کنند شخصی در آمد گفتند شافعیست رضی الله عنه و در دست وی کتابی بمیان حلقه در آمد و بر رسول صلی الله علیه و سلم